

بخش اول

اسم اعظم و هفت نشان آن

بسم الله الرحمن الرحيم

آوای اسم اعظم بر سراسر خلقت طنین دارد، به طوری که در آن موج تمامی اسماء الحسنی می باشد. اسم اعظم در تمامی اسماء جاری است. به واسطه آن، ذات اسم الله را آشکار کرد و باز هم به واسطه آن از اسم الله، اسماء الحسنی صادر شد. پس نور تمامی اسماء در آن اسم است، که در نام الله متجلی است و از نام الله، اسم اعظم در تمامی اسماء متجلی است. پس هر اسمی به آن اسم، خود اسم اعظم است منتها در تجلیاتش این امر را دارد. مثلاً بر ظهورات تجلیات هر اسم، آن اسم، چون اسم اعظم می باشد ولی آن اسم به باطن خود به اسم اعظم است. اسم اعظم، مجموعه سویه تجلیات و تعینات را در خود دارد. اما به اسم خاصی به عیان نیست، چون تمامی اسماء را در خود دارد. اسم اعظم به معرفت بالله نیست در حالیکه تمامی اسماء از برای معرفت بالله می باشد در واقع واسطه ای هستند برای اینکه آدم بتواند خود را بشناسد. اما اسم اعظم در برپایی خلقت نقش دارد. در هر زمانی به طریقی با اسم اعظم امام وقت یا قطب زمان ارتباط داشته است.

اسرار اسم اعظم / ۲

به همین دستیابی به اسم اعظم برای همگان مشکل بوده است. یعنی نام قطب زمان (ع) چون در اسرار با اسم اعظم در ارتباط بوده است، به توسط آن، آن قطب (ع) می توانسته در خلقت دخل و تصرف کند. البتّه به اذن الله. اسم اعظم به مانند کلیدی است برای گشایش خزاین غیب. از جهتی دیگر بر اساس آن اسم، خلقت برپاست. امامان وقت (ع) و یا انبیاء (ع)، حُجَج الله بر روی زمین بوده اند، تجلیاتی از اسم اعظم بوده اند. اما در آخرین امام (ع) نور آن اسم زده می شود، که بعد از گذشتن از مراحل آن نور در آخرین امام (ع) زده می شود یعنی در آخرین امام (ع) ابتدا تجلی می کند در قالب یکجا واقع شدن سه میم در الله. که بعد از طی مراحل که تعدادش به هفت است در هشتمین مرحله آن نور زده می شود که آن تجلی، امام (ع) را از مرحله ظهور به مرحله قیام واقع می کند. هفت مرحله معمولاً به شکل گیری هفت نشان اسم اعظم است در بُعد خاصیتی در وجود امام (ع) است. چون آخرین امام (ع) از بطن آخرین حلقه ولایت و امامت بیرون می آید که بیشترین تعداد افراد ناس حلقه های وجودشان به مرحله او مربوط می شود، آخرین امام (ع) در هنگام تجلی اسم اعظم در او، وجود مبارکش بر تمامی صفحه وجودی خلقت از اول تا به آخر قائم می شود. یعنی بر صفحه آل محمد (ص)، قائم می شود. این چنین عدالت در وجودان بر خاسته می شود آن هم جهانی، تا قبل از آن، عدالت در هر جا که به صورت واقعی خود بخواهد برپا شود، چون در صفحه واقع بوده است آن عدالت جهانی نبوده است. به همین آخرین وعده خداوند به عدالت ختم می شود، آخرین مرحله ای که در این صورت از هستی می خواهد بیند. تا به آن زمان، در خلقت بر اساس سیکل های وجودی و معنایی کلمه عدالت، عدالت برپا بوده است، یعنی در بُعد تکوینی خود می باشد. و تا آخر زمان، بُعد تشریحی آن شکل می گیرد. منظور از سیکل های وجودی و معنایی کلمه عدالت، توضیحی که می شود داد، این است که هر کلمه طیبیه در خلقت، ترسیماتی دارد که دربر پای خلقت نقش خود را دارد. یعنی کلمات زنده اند و در علمی که از خداوند در آنها حضور دارد اصالت دارند.

اسرار اسم اعظم / ۳

و هر زبانی که در آوا کاملتر باشد، به عنوان زبان منتخب برای هر مرتبه یا مرحله از مرتبه معنایی خلقت می باشد، یعنی رازها به آن زبان از آن مراتب، مطرح می شود، اما آنچه که در نزد الله است آن علمی معلوم است که از هر کلمه در نزد او می باشد. از این رو در بیان برای آدم آدَمیان، زبانی که توانایی بیان آن اسرار را داشته باشد، به عنوان زبان گویای آن اسرار انتخاب شده است. البته آنچه که از کلمات می باشد، ترسیمات هستند که به انوار هستند و رنگهای آن نقشی است که در صفحه وجود از خود به آثار دارند می باشد. شکل حروفی آن ترسیمات، در واقع به سیمایی است که بیشترین نمود را در عرضه کردن معنای آن ترسیمات بتواند داشته باشد یا بیشترین انرژی آوایی یا بهترین نوع انتقال موج انرژی را بتواند داشته باشد پس اگر عدالت در جوامع دیده می شد، به این دلیل است که عدلی را که آدمیان خواستند برپا کرده اند ولی به توسط سیکل های تکوینی عدالت در خلقت، این برپایی ثابت نبوده است.

چون عدالت به عنوان یک انگیزه، انگیزه هایی را در جوامع بشری داشته است آنچه که از عدالت مطرح بوده است قسط می باشد، که قسط در معنای خود، امکان رشد اجتماعی را به همگان دادن می باشد ولی وقتی که عدالت در وجودان برخاسته نشده باشد، این قسط در برپایی خود مدام نخواهد بود. شاید، این سؤال پیش آید که بحث عدالت چه ارتباطی با هفت نشان اسم اعظم یا خود اسم دارد. به هر حال وقتی که نور اسم اعظم، قرار است به آخر زده شود و خداوند هم عدالت را به پایان وعده کرده است پس مناسبتی بین این دو باید باشد.

انگار اسم اعظم آشکارکننده عدالت بر همگان می باشد آن هم به صورت جهانی خود. چنانکه اسمی که به اسم اعظم نزدیک تر می باشد ذوالجلال والاکرام می باشد. که در این اسم عدل به ظرافت آشکار می باشد. همان طور که این اسم به دو سویه جمال و جلال که دو سویه خدایی الله را شکل می دهند، اسم اعظم هم در خدایی الله به نمود است. اسم اعظم در بُعد فعلی الله، نمود بسزایی دارد. انگار به قولی اسم اعظم، رمز یا

اسرار اسم اعظم / ۴

راز، عملکرد یا فعل ذات الله را در خود دارد. زیرا خلقت فعل خداست. هفت اسمی که بعنوان اصول ائمه هفت گانه اسماء می باشد که به حی، متکلم، قادر، مرید، عالم، سمیع و بصیر است که در الحیوة، الکلام، القدرة، الارادة، العلم، السمع و البصر به نمود است که هفت خسیسه موجودیت خلقت را در خود دارند، باید با اسم اعظم در ارتباط باشند. این هفت اصول، بارز کننده ماهیت و یا باطن هر موجود می باشد و یا هست بودن هستی هر ممکن الوجودی را به تعریف دارند. از طرفی دیگر این هفت اصل، موجودیت پیکره خلقت یا آن پیکره جهانی را به تعیین و تشخیص می دهد. بطوری که تمامی اسماء از قالب این اصول با کل و جزء خلقت، به نمود در هستی های بر هست هستند. به واسطه وجود هر قطبی (ع)، قسمتی از ترسیم کلمه الله به توسط قلم اعلی خوانده می شده است.

به واقع وجود هر قطب (ع) چون منبع نوری بوده است که بر پلکانی مستقر شده باشد که هر یک از آنها شعاع بیشتری از فضای تاریک را روشن می کردند. پس دانستیم که شکل گیری خلقت بر هفت اسم استوار می باشد که در واقع از اسماء صفاتی می باشند. که صفات الله و افعال خداوندی، سایه و هم را تشکیل می دهند. به واقع آنچه که شناختنی است هر چند که رازگونه باشد به مادینگی می باشد و حیظه عملکرد اسم اعظم در تجلیات تا به ظهورات است، هفت اسمی که به آنها اشاره شد، در قالب تجلیات مطرح اند و هفت نشان اسم اعظم که با آن هفت اسم یا هفت اصل ارتباط دارند در ارتباط با ظهورات می باشند. اسم اعظم به آوای خلقت است که بر اساس آن هفت نشان، ریاضیات خلقت بر مبنای هفت می باشد.

عددی که بر اساس آن در سیکل های خلقت تحول شکل می گیرد و به واسطه خاصیت عدد هفت در خلقت تازگی نیز به نمود است به طوری که انواع گوناگون مراتب و صورتهای هستی در این تصویر از خلقت مشهود است. چون هست را به نیست می برد و نیست را به هست، به واسطه آن هر سیکل گردانی، بر گردان آن را نیز

اسرار اسم اعظم / ۵

در خود دارد. به هفت، سیر شکل گیری صفات الله در افعال الله نیز مطرح است. به طوری که مرتبه وجودی که مظهری از صفات الله است، متناسب با آن، تعلقات لازم برای صورت این مظهر را بارزمی کند و وحدت مراتب چهل گانه را در خود آشکار می کند و راز عجیبی که در آن است این می باشد که بر اساس این سیکل های هفت تایی که آن اصول ائمه اسماء در آن به نمود است، هر ذره ای از خلقت، در صورتی که بسط داده شود، تمام صورت خلقت را از آن می توان ترسیم کرد.

همان طور که یک درخت تمام اجزای آن و نمایش کلی آن، به صورت بالقوه در دانه می باشد. یعنی هر گوشه ای از خلقت در صورتی که مدارهای آن به بسط رود، تمام مدارهای خلقت از آن بیرون می آید و یا بر اساس آن می توان ترسیم کرد. و در واقع چون آوای اسم اعظم در تمامی خلقت جاری است و خاصیت آن ساری، به همین این پیوند و اتصال نیز مشهود می شود. اسم اعظم که از طریق صفات الله به نمود می آید، در واقع از دو صفت اساسی، تجلیات آن را در خلقت وارد می کند و از طریق آن هفت صفت دیگر آن تجلی را شکل می دهد و از طریق هفت نشان به آن صورت می دهد.

یعنی ارکان آن از دو صفت رحمان رحیم، زده می شود به هفت اسم ذکر شده یا به اصول ائمه هفت گانه اسماء، ترسیم موجود را در خلقت در قالب نقش تعیینی یا موجودیتی آن موجود یا از مرتبه وجودی را شکل می دهد و هفت نشان این تجلی متعین و مشخص شده را از قالب معنایی، قالب صوری می دهد.

در واقع رحمان رحیم، ظرف وجود موجود را می زند و آن هفت اسم آنچه که به عنوان واقعیتها و استعدادها در آن ظرف باید ریخته شود را مشخص می کند و آن هفت نشان که از هفت اسم جدا نیستند آن ظرف و آن محتوای ظرف را آشکار می کنند و شکل باطنی موجود را به صورت ظاهری می دهند، که به واسطه آن هفت نشان، آن هفت اسم به نمود می آیند و از آن هفت اسم، دو صفت رحمان رحیم به نمود می آیند. و از طریق رحمان رحیم، تمامی اسماء علم و آگاهی خود یا شاخص های خود را

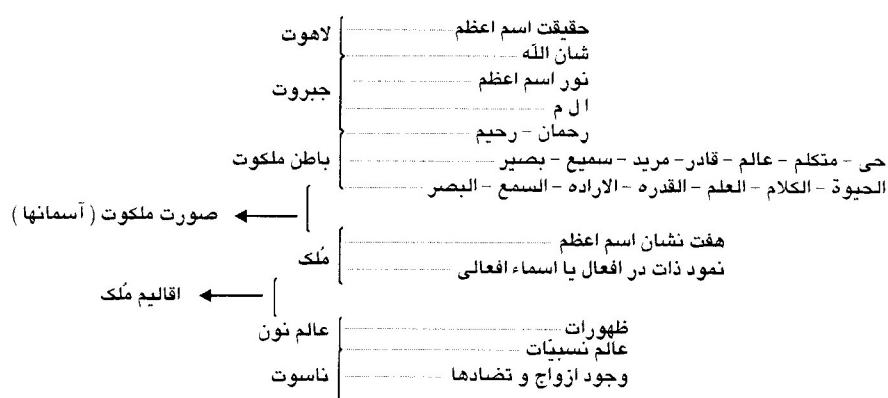
اسرار اسم اعظم / ۶

وارد خلقت می کنند. که ذوالجلال والا کرام در بطن رحمان رحیم است و در بطن آن اسم اعظم است و در بطن آن اسم الله است و در بطن آشکار شده الله اسم اعظم می باشد که در بطن آشکار شده، بطن البطون یا ابطن الله است، سویه به معرفت نرفته ذات الله می باشد.

به اسم اعظم سویه شناختنی ذات الله از اسم الله آشکار شد و از اسم الله نوری که تمامی تجلیات را از برای ظهورات در خود داشت آشکار شد که آن نور، اسم اعظم بوده است. اسم اعظم ذات را از برای تجلی و معرفت در اسم الله آشکار کرده که این سیکل گردانی کلمه الله از برای آشکاری بود اما سیکل برگردانی آن این است که اسم الله در کلمه اش اسم اعظم یا سیکل های اسم اعظم را از برای آشکاری می زند تا به واسطه آن تمام اسماء جلالی و جمالی آشکار شوند. اسماء ذاتی به واسطه اسم اعظم آشکار شدند. اما اسم های ذاتی به واسطه اسم اعظم که به هفت نشانش بود در اسماء صفاتی و افعالی آشکار شدند.

نور ذات، اسم الله را آشکار کرد و اسم الله از خود، که نور ذات را داشت اسماء الحسنی را آشکار کرد. آوای اسم اعظم، اسماء ذاتی را آشکار کرد و اسماء ذاتی از دو صفت رحمان رحیم، صفات الله را از طریق اسماء هفت گانه آشکار کردند که در این اسماء هفت گانه، هفت نشان اسم اعظم بود که صفات را در افعال آشکار کردند. هفت نشان اسم اعظم از خال در رحمان، هفت نشان را به آشکاری می برد و از خال دوم رحیم، مظاهر را به قبض می برد و از آنجا افعال در صفات جمع می شوند و صفات در اسم اعظم، در واقع صفات به ذات جمع می شوند، که این مسیر قبض خلقت است. به خال رحمان، مظاهر آشکارند و به خال دوم رحمان به قبض می باشند. در واقع خط برزخی در (ها) هوبه ه الله بر می گردد.

اسرار اسم اعظم / ۷



ال م، گردش حروف در آن کامل است، چنانکه به پارسی سره چهل می شود که مراتب چهل گانه خلقت را در خود دارد. پس حامل آگاهی کل خلقت می باشند. پس سه نشان از هفت نشان اسم اعظم است. از طرفی دیگر رمز اسماء الحسنی است زیرا از یک جهت بیشترین مورد را در تشکیل شکل حروفی اسماء دارند اما از طرف دیگر از جبروت و ملکوت و ملک و تمامی تعلقات آنها را به اشارت دارند و در عین حال به رمز ۱۹۲ اشاره دارد که به محمد (ص) است که محمد (ص) یک خلقت است از جهتی، ۹۲ اسم از ۹۹ اسم از اسماء قرآنی را دارد که این ۹۲ اسم به طور شاخص در قرآن مطرح اند. چون مثلاً اله در الله است، احد در واحد است و ... پس به ۹۲ اسم هست که به عدد محمد (ص) می باشد که واحد به ۹۲ رفته است، از جهت دیگر ال م راز کلمه الله را در خود دارد که ال اشاره هم به ال الله دارد و هم ال در اله و "م" اشاره به آن تجلی ذاتی از سویه ناشناختنی الله دارد.

به خلاصه، هفت نشان اسم اعظم را در خود دارد. پس رابط نور اسم اعظم با صفات رحمان رحیم، "ال م" است که حامل اندیشه خداوندی می باشد. حقیقت اسم اعظم به ذات است، به طوری که ذر-ذرخش از خال ذات آشکار می شود که از آن شئونات به آشکاری می روند. از جمله شأن الاهی ذات، حتی راز عجیبی که می توان در اینجا

اسرار اسم اعظم / ۸

مطرح کرد این است که با آنکه ذات در مفهوم وجودی خودش قابل درک نیست ولی واژه ای که براین معنای وجودی غیر قابل شناخت آشکار شده است به واسطه اسم اعظم است. یعنی آنچه را که او در آن تجلی کرده و تعین یافته به واسطه اسم اعظم آشکار می شود. ولی در این آشکاری معرفتی را منتقل نمی کند فقط مراتب وجود را آشکار می کند تا به توسط دیگر اسماء سویه شناختنی نیز به شناخت رود یا به معرفت، آشکاری آن هویدا شود. پس خال اسم اعظم به خال ذات است و خال ذات به خال اسم اعظم آشکار است، یعنی آنجایی که ذات به عنوان یک وجود مطرح است وجودش تمامی شئون در خود را دارد بی آنکه به درک انسان رود اما آنجایی که ذات به عنوان آن وجود بی وصف به نشان های لغوی یا وصفی رود که حاکی از بی وصفی آن است، ذات به خال اسم اعظم آشکار می شود که در اینجا، ذات به عنوان یک مرتبه تجلی یافته از او مطرح می باشد. پس اسم اعظم، مشخص کننده تعینات می باشد و به توسط آن به قابلیت ها و خزاین آن مرتبه از وجود یا ظهور می توان دست یافت.

اسم اعظم که موج خدایی خدا را در خلقت و خلاق دارد به واسطه آن علم خداوند در هر چیز حضور دارد. همچنین اراده و قدرت، در واقع به واسطه آن اسم ذات به ذاتها نزدیک می باشد به طوری که شنیدن و دیدن و گفتن را، ناس برای او قایل می شوند. پس به واسطه آن ظهورات می توانند به نمایش باشند. تمامی کلمات طیب به واسطه آن، متعین می باشند. پس سیر الی الله از طریق آن اسم ممکن است در حالیکه، در بُعد معرفتی آن اسم نقشی ندارد، چون به مانند کلید اسماء می باشد.

اسماء باطنی با اسم اعظم، رابطه ای چون ظاهر و باطن دارد. به طوری که به خال اسم اعظم، تمامی اسماء باطنی در بطن اسماء دیگر می توانند، شدت حضور خود را نشان دهند. و در نهایت تمامی اسماء از طریق هفت نشان به ظهورات می آیند. هر اسمی که به خالی می باشد، آن اسم به خال و هم متصل است. خال و هم به ذهن است که ذهن از طریق ذال با مراتب نفس متصل است. همانطور که ذال در ذات به تمامی ذاتها مرتبط

اسرار اسم اعظم / ۹

است، البتّه از طریق اسم اعظم، و هم به ذهن است و ذهن به ذهن (دهان) می باشد، پس تمام و هم به گفتار است و گفتن، به همین است که واسطه امر و یا حامل امر و اراده خداوندی کلامی است، که به سخن می باشد. حتّی معجزه بزرگ خداوندی در قالب سخن و کلام بوده است، پس تمامی نامیدن ها در قالب ذهن است و به ذهن آدم، همه چیز تطبیق پیدا کرد و همه چیز آنطور صورت گرفت که با ذهن آدمی یا آن ذهن جهانی مطابقت داشته باشد که در قالب آن معرفت ممکن می شود و ادراک صورت می گیرد. به واسطه همان کالبد انسانی و حتّی صفات انسانی می باشد.

پس هفت نشان با این ذهن همگانی باید در ارتباط باشد تا مظاهر خود را نشان دهند. هر آنچه که به وصف می آید در این ذهن مفهوم است، پس تمامی مراتب در قالب این ذهن دیدنی است و دیدارها صورت می گیرد. ذهن، ظرف افکار است، پس امواج در خلقت یا موج انرژی در خلقت در قالب افکار به نمود می آیند و افکار، موج مادیات را می زنند، به طوری که مادیات، تجمع انرژی است ولی در واقع جز یک موج فکری چیزی نیستند.

آری، فکر قدرت و خلاقیت دارد، آنهم اینکه بر خلقت می تواند اثر گذارد چون در خلق ماده سهم دارد. این فکر است که انرژی را به ماده شکل می دهد، در واقع ذهن که نمود افکار را دارد، به فکر، ظرف زمان - مکان را به دیدار و واقعیت می آورد فکر حامل انرژی است و انرژی حامل اندیشه خداوندی است در قالب کلام و کلام را در قالب سخن می آورد، به طوری که فکر کردن نوعی گفتار است. ظهورات که به ذهن در نمودند این نمودها به هفت نشان اسم اعظم است که این هفت نشان حاملین رموز آن اندیشه خدایی هستند. تمامی ترسیمات، نمودارکننده اندیشه خدایی هستند. که به توسط انرژی حاصل از آن اندیشه، نمودارها را به نموداری می آورند. خال اسم اعظم به خال رحمان به نون آن ذهن موجودیت دارد. ذال به نقطه تصور خداوندی است، که تصور او از مصور می باشد و مصور از اسماء باطنی است که به واسطه خال اسم اعظم به

اسرار اسم اعظم / ۱۰

هفت نشان اسم اعظم به ظهورات است، مصور از اسماء افعالی است. پس فعل خداوند، همان تصور خداوندی است که از سه صفت آفریدگاری - پروردگاری - فناگری بارز می شود که این سه صفت، در وهم به دیدار می باشند. خال اسم اعظم به خال من است که من به نون رحمان میباشد، آن اسم از خال من آشکار می شود چنانکه رگزیدگان خداوندی در من الله به من هستند (ها) هو به عبد. اقطاب که به من الله به من هستند در آن من به رمز اسم اعظم یا به نمود اسم اعظم می باشند، آگاهی آنها در ل م به سیر است پس در شناخت به الله هستند و آنچه که از شأن الله به دیدار و شناخت دارند نور اسم اعظم است، البته این مراتب در قالب ذهن به آموزش و تعلیم تواند باشد. وقتی که از تعلیم بیرون آییم شأن الله به حقیقت اسم اعظم می باشد که طن الله را دارد که تمامی اسماء به بطن الله است.

بطن الله به اسماء باطنی است و ابطن الله به حقیقت اسم اعظم است که از شناخت الله از ذات خود می باشد و این شناخت را در مراتب کل و جزء هر آنچه که بخواهد آگاه باشد به مباهات می باشد. در واقع، آن تنزیه خداوندی و یا آن مباهاتی که او خود از خود دارد که در تمامی اسماء بارز است در قالب اسم اعظم صورت می گیرد. تمامی مباهات به الله است، پس آنجایی که خود را به مباهات می خواند اسم اعظم آنرا در شئون ذات به نمود می آورد. که این نمود به هفت نشان به فعل می آید تا این مباهات در قالب وجود مراتب به آشکاری آید. لا و لم این مباهات را دارد. که هر دو در چرخش حروفی ال م می باشد. که "لا" نیست گستره وهم را، از برای ابراز وجود مستقل می زند و "لم" او را از نشان شدن در مراتب، دور می کند و یا او را بعید می خواند. که لم در لم، م - الله رامی خواند که لم و لم همان "لا" را در سویه اسفل و اعلى می خواند که "لا" تأکید بر یگانگی ذات الله دارد. کلامی دیگر بر این کلام می آوریم.

اسم اعظم به خالش مبدأ صدور است که مقصد می باشد. پس اول و آخر، ظاهر و باطن چهار اسمی هستند که همه تجلیات را شکل می دهند که از اسماء ذاتی هستند.

اسرار اسم اعظم / ۱۱

که بر صفات الله آن خال مبدأ صدور می باشد. اما به خال ذات، اسماء ذاتی، به صدور هستند که آن هم به خال صدور است. یک خال به حقیقت به نمود است، اما همان خال به مجاز در سویه ای دیگر به نمود می باشد. اول به نیستی است که به شأن الله می انجامد از برای آدم و آخر، اختیاراتی است که به او آغاز می شود. ظاهر به آگاهی به اول است و باطن به سیری است که به آخر می باشد. اول خود را از الف به نمود می آورد و آخر سیری است که به شناخت می رود، ظاهر، راهی است از برای آن سیر و شناختی که او به آن خواست، شناخته شود و باطن همان آخری است که از الف، اول شناخته شده بود ولی این شناخت به گستردگی اول و آخر نبود. پس اسم اعظم، کلید این گشایش است، که این گشایش خلقت می باشد که خلق خداست.

ال م، رمز قرآن است و به نشانهای اسم اعظم است که سه صفت خدایی را در خود دارد که به ترتیب آفریدگاری - فناگری و پروردگاری است که در واقع آفریدگاری و پروردگاری دو سویه فناگری هستند. چون اولاً، آفریدگاری و پروردگاری به تصور خدایی است و شکل دهنده و هم، که فناگری نیست. ولی این و هم را حقیقی نشان می دهد، به این معنا که او را در نشانهایش باید بی نشان دانست و و هم، از آنجا به کلام و هم است که و هم تشکیل شده است از نشانهای الله در حالیکه باز هم او در این نشانها محدود نمی شود و این محدود نبودن را فناگری می زند.

از جهت دیگر بر اساس صفت فناگری، تغییر و تبدیل به نمود می آید تا آفریدگاری و پروردگاری به نمود باشند. چون در ارتباط با خلق این دو صفت به معنای آیند. قرآن به الف قدیم است و به لام، حادث است و به "میم" این دو بعدی بودن را از هر موجودی، معرفی می کند به طوری که خلقت این دو سویه را دارد. یعنی سویه الهی و سویه کونی. پس همه چیز یک صورت دارد و یک معنا - پس ال م نه تنها آن سه صفت را به معرفی می آورد و اشاره دارد که ساختار خلقت چگونه است از جهت دیگر، ابعاد این خلقت را به آدم می شناساند. میم، توان در خلقت را در کامل مطرح می کند. از این

اسرار اسم اعظم / ۱۲

نظر که هر مرتبه وجودی و هر موجودی در مرتبه و مرحله خود کامل است یعنی در بالقوه و بالفعل بودن خود کامل است. لام نشان می دهد که صورت هستی هر موجودی به ذات خود برمی گردد. یعنی هر موجودی در وجود خود به یگانگی و وحدت است به طوری که ذات هر موجود، به یگانگی خداوند گواهی می دهد و الف این یگانگی و توحید را در تمامی ابعاد خلقت نشان می دهد.

پس خالق را یگانه می خواند و همه مراتب و مراحل نمودی را از یگانگی الله معرفی می کند. اله الله به ال م به شناخت می رود. الف در شکل گیری مراتب بالا نقش دارد و (م) در شکل گیری مراتب پایین که "لام" تعادل بین این دو و واسطه بودن را به نقش دارد. پس "م" کاملیت صورت هر چیز را به نمود می آورد. ال م، از آنجایی که بی نقطه هستند از حروف باطنی هستند اما "ا" به الف می باشد و "م" به میم هست و "ل" به لام می باشد. پس سه حال به سه صفت خدایی در الف و میم می باشد که در واقع همان "ام" می باشد که ام، که آمیم است، که مبدأ خلقت و اول و آخر می باشد که ظاهر و باطن را دارد. اما "لام" همان ال م را دارد که آگاهی خدایی است که همان روح است و از جهتی "لام"، لا و لم را در خود دارد، "لا" به احدیت اشاره دارد و لم، احدیت را در صورت مطرح دارد که "لا" تأکید بر احدیت اوست و "لم" یگانه بودن او را در مراتب خلقت به معنا دارد اما در صورت لم، اشاره به سیکل های خلیفه الاهی دارد. به همین است که سوره توحید به "لم" توحید است که یگانگی را لم در خود دارد و از جهت دیگر سوره توحید، سوره اخلاص می باشد. به "لم" که در خود اشاره به سیکل های خلیفه الاهی دارد به اخلاص خوانده می شود.

پس در معنا، "ل" نسبت به "ا" و "م" باطنی تر می باشد، رمز کلمه الله به "م" هست و حتی به بی نمود بودن "م" در برابر ناشناختنی الله. به "لا" خوانده می شود، که "لا" هم اشاره به ال الله دارد و هم اشاره به ال اله الله دارد. به ال اله الله به "لم" هست و به ال الله به "لا" می باشد. پس ال م سه نشان از هفت نشان اسم اعظم است، که از حروف باطنی

اسرار اسم اعظم / ۱۳

می باشند که در امر وجود نقش کلیدی دارند که نمودارکننده ولایت خداوندی هستند از باطن به ظاهر و حروف نقطه دار این ولایت را از ظاهر به باطن می برند، پس ۱۲ حرف از حروف منوره بی نقطه می باشد که این ولایت را آشکار می کنند هفت تا از برای پیکره خلقت و پنج تا از برای انسجام آن پیکره که ۱۲ به برگردان ۲۱ می شود که به واسطه آن حروف این پیکره به اجسام می آید، عدد ۲۱ در سه سیکل هفت تایی، عدد شیطانی است. عدد ۷۷ که نیست دو سویه عالم ماده را در خود دارد، هفت در وسط، نیست بودن یا بر نیست بودن عالم ماده را در خود دارد که می شود ۷۷۷. این عدد، که در خود نیست عالم ماده را دارد و نمود این نیستی در قالب اشیاء یا شی بودن موجودات می باشند. که نمود شی بودن به شیطان است. پس نمود مادینگی در نمود ماده است که به زایش است و نمود ماده، در شی بودن آن می باشد.

نیست نیست شیطانی به هستی معنوی و مینویی است که برگردان ۲۱ است که ۱۲ می باشد به نمود ولایت پس وقتیکه خال لاهوت، گستره سایه خدا را که خدایی خداست را زد تا واحدیت از احدیت به نمود آید، این نمود به "ا" بود که در این گستره الف ظاهر شد پس به "ف" ظرف زمان - مکان از الف آشکار شد که به "ل" نیست این ظرف را در نمود هستی آن، که این هستی به سایه خداست را عیان کرد. پس سویه مینویی این ظرف را به "ال" نسبت می دهد که "ا" خود گستره سایه خدا یا تصور خدایی است که از علم بر ذاتش ناشی می شود که در علم او عمل اوست که همان دیدار است. پس آنچه که به دیدار است، در علم اوست که علم او نشان او هست.

گستره آن سایه که به خال لاهوت است، در واقع نمود میم یا همان "م" می باشد که به این نمود لم می باشد که همان لم می باشد پس الف خود به لم می باشد و به "م" یا "ال" م پس شناخت اولین حرف دیگر حروف را به شناخت می برد. در قالب حروف، ال م سه حرف از هفت حرف مورد نظر خواهد بود. زیرا در ارتباط با این حرف، می توان متوجه شد که شئون الله در قالب این حروف به نمود می آیند. پس گستره آن سایه

اسرار اسم اعظم / ۱۴

که شکل گیری الف را دارد در واقع "م" نیز رسم شده است. به این است که "م" به مراتب خوانده می شود. چون الف به مراتب می رود. از جهت دیگر گستره الف که در واقع چون لم می باشد. ام را هم تشکیل می دهد پس "ا"، ام را در خود دارد که در خود "ل" را نیز دارد. از سمت دیگر الف به م، آشکار می شود یعنی این "م" هست که الف را آشکار کرده و از سمت دیگر الف، "م" را آشکار می کند، در آشکار شدن "ا"، "ف" نیز آشکار می شود که از آن ظرف زمان - مکان شکل می گیرد. که به کلامی دیگر مراتب دارد آشکار می شود، به "ف" و "میم" به آشکاری می رود، ق از (ف) آشکار می شود. "ف" نمود ق را دارد و نمود "ق"، ف را به مفهوم دارد. همانطور که نموداری "ا" با "م" را به مفهوم دارد. "ل" ام را به مفهوم دارد یعنی الف، مفهوم "م" را در خود دارد "م" مفهوم "ف" را دارد و "ف" مفهوم "ق" یا قاف است. اینچنین "ا" مکتوبی به واسطه "م" به الف ملفوظی می رود و الف ملفوظی مفهوم "م" هست و به آن الف ملفوظی، ق به نمود می رود. پس اینچنین الف ملفوظی که به ابجد ۱۱۱ می شود، اسم خداست. هر اشارتی که جامعیت و کاملیت، هر سیکل کامل را در خود داشته باشد، به اسمی از اسماء خدا منسوب می شود از این نظر هر اسم نیکویی از آن خداست و از جهت دیگر هر اسم نیکویی از آن خدا نیست. یعنی اگر اسمی از نظر ذهنی از برای خدا مناسب است ولی اگر جامعیت و کاملیت یک سیکل یا مرتبه کامل را در بر نگیرد، آن اسم در خور خدا نیست. پس حروف تمام اسماء الحسنی از "ا" بیرون می آید و مراتب آگاهی تمامی حروف از الف آشکار می شود. از اینرو تمام آگاهی ها از "ا" و مفهومی که از آن در "م" آشکار می شود به نمود یا به ظاهر می آیند.

از اینرو ال م از هفت نشان حرفی اسم اعظم می باشد سیکل های ترسیمی حرف "م" چون از گره "م" آشکار می شود، پس تمام حروف، خواص آنها و مراتب آنها از حرف "م" آشکار می شود. از اینرو "م" تجلی ال الله می باشد. به طوری که تجلیات از تجلی "م" آشکار می شوند آنچنانکه به ظاهر "ا" آشکار شد ولی در مفهوم لم، که از گره م آشکار

اسرار اسم اعظم / ۱۵

است، آشکار می شود که همان "م" است. م به میم ۹۰ می شود که در صفحه اصلی به چهار جهت یا این توان به عدد قدرت که ۴ است، حیات را آشکار می کند که به این ترتیب می شود $۴ \times ۹۰ = ۳۶۰$. عقل خود را در ۳۶۰ مرتبه یا درجه می بیند که در اینجا یک دایره که یک سیکل کامل است ۳۶۰ می باشد از اینرو ترسیمات در صفحه به دایره هستند و چون گره "م" به خالی است که آن خال در صفحه یک دایره است پس امتیازی که حرف "م" دارد در این است که گره "م" در صفحه هستی یک دایره کامل است که دایره نمود کامل بودن می باشد و چون هستی به ترسیمات است و ترسیمات به دوایر است، تمامی مراتب به "م" اطلاق می شود و "م" رمز هستی و کلمه هستی الله می باشد. به طوری که تمامی حروف از "م" بیرون می آیند. پس نموداری "ا" به "م" می باشد در معنا و در صورت از "ا"، "م" آشکار می شود.

پس ظاهر "ا" می باشد و باطن "م" می باشد و "ل" از ظاهر به باطن و از باطن به ظاهر را به ارتباط دارد چنانکه به ابجد "ل" سی می باشد که عدد ارتباط می باشد. این ارتباط به "لا" هست و به "لم". پس ام آوای خلقت است و ال م ترسیم کل خلقت و یا آگاهی کل خلقت است و ظاهر و باطن و اول و آخر در خلقت می باشد. از اینرو ال م از نشانه های اسم اعظم می باشد. لم نمودار از "ا" که به ال م می باشد که نمودار کننده آگاهی خلقت است. پس لم مبدأ صدور است از برای ظهورات تجلیات و از آنجاست که مراتب به دیدار است.

پس چون چشم خلقت است که به شش می باشد از برای هستیهای محسوس. در واقع این لم چون چشم است که اگر مبدأ شود به چشم چپ است و اگر مقصد شود و قبض کننده به چشم راست. چنانکه چشم راست در آدم خاصیت گیرندگی انرژی دارد و چشم چپ خاصیت فرستندگی. پس دو "لم" که در واقع یک لم است به دو نمود هستی، دو چشم خلقت را تشکیل می دهند و دیدار از آنها صورت گیرد. پس راز دیدن و خواندن کتاب خلقت و یا لوح محفوظ در ال م می باشد. لم بر مادینه هست و ماده.

اسرار اسم اعظم / ۱۶

پس لم یلد و لم یولد بر توحید وارد شده است . و قتیکه "م" به مراتب به نیست آن و یا بی رنگی آن خوانده شود "لا" خود را آشکار می کند که نیست نرینگی خلقت را دارد پس بر تمامی مراتب تجلیات آورده شده ، لا اله الا الله . لا بر اله است لا بر ال اله است و لم بر "ه" اله پس در کل لا بر اله است نه الله . به این کلام الله بزرگترین شأن اوست و همه اسماء از اسم الله آشکار شده است و الله به آوای اسم اعظم به نشانها رود که آن نشانها ، اسماء الحسنی می باشد که کلمه الله از چرخش حروفی ال م می باشد پس آگاهی بر شأن الله از ذات به راز در ال م می باشد .

براستی ال م راز آگاهی الوهیت است . که راز آن در نشانهای اسم اعظم می باشد . البته تمام این کلمات به مرتبه ملکوت به پایین است به همین ، هفت نشان از نظر شناسایی از این مرتبه به پایین مطرح شده است و خواندنی می باشد . پس الف که به یگانگی الله به شهادت است و "لام" بر این شهادت ، حافظ و "م" به مراتب او این گواهی را آشکار کند، از دیگر هفت نشان اسم اعظم "س" می باشد ، که حرف رابط است در هستی ها . که به واسطه آن مراتب آگاهی بهم متصل است، پس عوالم معرفتی به واسطه آن بهم متصل هستند.

حرف "س" از حروف باطنی است که تجلیات آفریدگاری ، فناگری ، پروردگاری را به عالم کسرت و تکثیرات به نمود می آورد و با مرتبه وجودی صدور حکم در ارتباط است . هست هستیها در ظاهر ، به صورت متعین و مشخص از مرتبه جبروت به پایین است . پس ملکوت و ملک و ناسوت تمامی مراتبشان در باطن به حرف "س" است که به واسطه آن حرف "ل" که نمود بی نمودی این عالمیان است به ارتباط و آشکاری از باطن می باشد . همانطور که مطرح شد حرف "س" آگاهی های ارتباطی را در مراتب خلقت و یا در پیکره خلقت را دارد . به طوری که سیکل های وجودی هر موجود چگونه با سیکل های داخلی خود و دیگر سیکل های مطرح در خلقت به ارتباط می باشد . مرتبه وجودی صدور حکم به این تعبیر است، که تا زمانیکه ظهورات هست ، احکام

اسرار اسم اعظم / ۱۷

هست ، چون به شدت یا رقت ، غل و غش در هر مرتبه وجودی ، حکم صادر می باشد .
 بعنوان مثال ، عقل اول به آن حدّ به اخلاص است که فقط یک حکم بر آن وارد است
 و آن این است که حمد کند . به واسطه این حکم از دیگر مراتب پایین تر از خود خالص تر
 است و به واسطه همین یک حکم از خالق ، دورتر و ناخالص تر می باشد . در حالیکه
 بر خداوند ، بر ذات خداوند هیچ حکمی وارد نیست . به این است که می فرماید : از
 برای هر که خواهم می دهم (هدایت ، روزی و...) و از هر که خواهم می گیرم . که او
 مختار محض است . پس مرتبه وجودی صدور احکام از برای ظهورات است و به عالم
 امر بر می گردد . عالمی است که جز اندکی از اندک بر آن شناخت ندارند به طوری که
 عالمی است که مستقیم به شناخت نمی رود . زیرا مستقیماً به اختیاراتی که مبدأ یا
 مقصد خلقت ، اختیار کند ، مرتبط است پس مستقیماً با اراده خداوندی در ارتباط است
 و تجلیگاه بارز اراده خداوند است .

این عالم با تمامی عوالم مرتبط است و سرعت صدور احکام به سرعت اراده خدا یا
 خدایی خداست که به صفت فناگری الله می باشد . به کلامی به سرعت مرگ است که
 در مرگ ، امر می باشد و سه خال به سه صفت خدایی می باشد . این سه صفت یا سه
 خال بر مرگ در فعل دیدن و شنیدن و گفتن خدایی آشکار است که نمودش در الکلام
 ، البصر و السمع می باشد . پس مرگ که نمود اراده است ، در نمود خاص آن از برای
 موت ، بر مراکز سه نقطه وجودی امکانی موجود اثر مستقیم می گذارد و آن بر دیدن ،
 شنیدن و کلام آن موجود است به این ترتیب آثار حیات را قبض می کند . در حالیکه
 دانایی و توان بر زندگی را باقی می گذارد ، تا این دانایی و توان بر هست بودن مرتبه دیگر
 که حیات اخروی است از برای تعیینات باقی بگذارد . که دیدن ، شنیدن و گفتن متناسب
 با آن مرتبه ، از صورت بالقوه آن در آنجا به فعل آید . دیدن و شنیدن و گفتن سه نمود
 بارز حیات نفس می باشد که امر ، تجلیگاه اراده است و با آن سه نمود در ارتباط
 می باشد . پس ، نقش حرف "س" در این بارز شد که آن حرف ، حرف هستی است

اسرار اسم اعظم / ۱۸

و هستیها. که هستیها به "س" هست و س نمود آن به سینه . که سینه مظهر جبروت خدایی است که سینه‌ای خلقت است . نمود بارز ارتباط روح با جسم می باشد. مرتبه ای که اندیشه در آن ترجمه می شود و به ابزار سخن در کلام وارد می شود . مدارهای ترسیمی "س" با مدارهای سینه در ارتباط و حتی منطبق می باشد ولی عملکرد این مدارها در مراتب ملکوت به پایین به نمایش می آید .

به واسطه حرف "س" دیدن ، شنیدن و گفتن بر آدمی ممکن است که ترسیمات آن در ترسیمات سینه پیکره آدمی بارز هست ارتباط مُلک با مراتب پایین از "س" به "ش" می باشد . که "ش" نمود خود را در فعل دارد که اگر به شَر باشد . "ش" به شین می باشد و اگر به خیر باشد "ش" به شان می باشد . از جهت دیگر انسجام شی بودن هستی هر مرتبه وجودی یا ظهوراتی به حرف "ش" می باشد . پیچیدگیهای مدارهای ترسیمی عالم ماده یا عالم تکثیرات در جسم آدمی به واسطه حرف "ص" می باشد، به طوری که ارتباطهای مداری ، ترسیمات مربوط به این مرتبه به واسطه گره هایی است که تجمع انرژی را در خود دارند . که این گره ها در ترسیم حرف "ص" به تفسیر می روند که از این نظر که نقش آنها بخواد بررسی شود. از اینرو "ص" و "ش" در این مرتبه بهم مرتبط می باشند و نقش ظاهری "س" را دارند . پس "س" "ش" و "ص" با هم به ارتباط هستند . دومین "س" در هفت نشان اسم اعظم ، وجودش در آن هفت نشان به این معناست ، که "س" خود را به "ش" و "ص" می تواند نشان دهد . خال های آگاهی بر جهان پایین یا صغری به خال های "ش" است و برپایی گره های انرژی که به نمود مادی هستند که به "ص" است که گشایش آن گره ها به توسط داس عزرائیلی است که به صاد هست و نمودار کننده امر الهی ، امر از الف به نشان است پس رمز امر الهی به "او" می باشد که این رمز در عالم پایین از باطن به ظاهر آمدنش به "س" هست که به داس می باشد "س" ارتباط باطن به ظاهر است و "ش" ، ارتباط ظاهر به ظاهر است و "ص" ارتباط ظاهر به باطن می باشد پس نشان دیگر از هفت نشان اسم اعظم باز هم حرف "س" می باشد .

اسرار اسم اعظم / ۱۹

یا به شین شریعی خیر و شر، نیک و بد و نسیبیت و سخن حاکم به عالم نسیبیت به دومین "س" از هفت نشان می باشد. "س" اول به قاف اعلی در ارتباط است و "س" دوم به قاف اسفل. که قاف اعلی به صدور امر می باشد و قاف اسفل شکل گیری آنرا در اسفل به نمودمی آورد. پس از نشانهای اسم اعظم، وجود تضادها و نسیبیت در این عالم می باشد که به واسطه آن به کلامی شئون صفاتی و افعالی الله به معنا می باشد و از جهتی به نمود. پس هفت نشان اسم اعظم به دومین "س" در خود، در عالم نسیبیت و ازواج به نمود می باشد. پس به هفت نشان از ال م، س، س کلام به سخن آمد از نشانهای دیگر باز هم "لام" می باشد.

در ال م، مظهر "م" از "ال" الله مطرح است ولی در "ل" دوم، لامیم هست که نیست مراتب ظهورات تجلیات می باشد. از جهت دیگر لا - م می باشد که بیرنگ بودن مظهر ال الله یا اشاره به باطن ذات دارد، که به واسطه آن غیر قابل درک بودن ذات مطرح می باشد، یا از جهت دیگر بی نشان بودن نشان ذاتی الله را عیان می کند، یا اشاره به سویه ناشناختنی ذات دارد که اشاره به ال الله دارد. ال م به آگاهی خدایی است "ل" دوم به "لام" اشاره به جلالت ذات دارد. ال م در عین حال اشاره به جمالیات و جلالت اسمایی ذات دارد. لام در ال م، غیر وصفی بودن صفات و افعال الله را به اشارت دارد و "ل" دوم، غیر وصفی بودن ذات را به اشاره دارد.

"ل" اول در هفت نشان به "لا" اول لا اله الا الله اشاره دارد و "ل" دوم در هفت نشان، اشاره به "لا" در الا - لا اله الا الله دارد. "ل" اول، به لا هست و "ل" دوم به "لم" می باشد. البته این هفت نشان وقتی که در ترتیب حروفی قرار گیرند خواص خاصی را نشان می دهند ولی اگر من حیث المجموع بخواهیم بررسی کنیم، موضوعات گوناگون نیز مطرح می شود. که سعی می شود که از نظر دور نماند. همانطور که موضوع در ارتباط با "ل" دوم بود، در ادامه اش، موضوع خاصی که می توان بیان کرد این است که "ل" نمایشی از خداست و ارتباط با لیلۃ القدر و تقدیرات، مقدرات و میزان دارد. زیرا این امور به

اسرار اسم اعظم / ۲۰

هفت نشان اسم اعظم بستگی دارد. بخصوص که یکی از نموده‌های این هفت نشان در فعل خداوندی مطرح می‌باشد، آنجایی که "ل" غیر وصفی بودن ذات را به نشان دارد پس برگردانش به نشان بودن ذات موجودات را در خود دارد و یا خلقت را به وصف می‌برد، به وصف رفتن یعنی به میزان و قدر بودن می‌باشد. به میزان و قدر بودن، به تقدیرات و مقدرات بودن نیز منظور می‌شود. از هفت نشان دیگر "ح" می‌باشد. به واسطه این نشان، سویه باطنی هر مرتبه از مخلوقات به آشکاری می‌آید اشاره به صفحه وجود که حیات است دارد زیرا، سمع و بصر، اراده و قدرت، کلام و علم در خدمت حیات می‌باشند.

پس این نشان، در برپایی حیات نقش دارد و این نشان به ج یا چ هم می‌تواند شکل گیرد. وقتیکه خالی گیرد و ح به ج تبدیل شود آگاهی را در سویه اسفل وارد می‌کند و سه صفت خدایی را در قالب ظهورات فعلی خدا، به نمایش می‌آورد. و حیات مُلکی راعیان می‌کند، "ح" حیات جبروتی و ملکوتی را آشکار می‌کند. و "ج" حیات مُلکی و ناسوتی و مراتب این چینی را بارز می‌نماید. این خال به خال اسم اعظم می‌باشد. که همان خال تصور خدایی خدا است. کلاً خال‌ها چنین نقشی دارند.

اما در این آشکاری شدت و ضعف دارند یا بعد اعلایی و اسفلی را در آشکاری آگاهی نیز دارند. چنانکه "خ" آگاهی را در بعد ملکوتی در خود دارد و "ج" آگاهی را در بعد مُلکی. چ، آگاهی را در سه صفت خدایی به آشکاری آشکار می‌کند اما، بعد فناگری آن را بیشتر نشان می‌دهد. "ج" سه صفت را به یک اندازه از نمود، آشکار می‌کند، این آگاهی در ارتباط با حیات می‌باشد، یعنی مراتب علم و آگاهی را مشخص می‌کند. چنانکه به ابجد عربی "خ" به ۶۰۰ است و به پارسی سره، ۷ می‌باشد. که اعداد هستی می‌باشند از برای هستی‌ها. "ح" عدد به هست، هست. که در پارسی سره، به "چ" هست و سه صفت خدایی بارز می‌شود که خود آشکاری حیات را دارد. "ج" به ۳ هست و ارکان هستی که باز هم به سیکل‌های سه صفت خدایی است و به پارسی سره،

اسرار اسم اعظم / ۲۱

به "۵" می شود که قوام هستی را پنج در خود دارد زیرا بافت هستی را می زند. زیرا سیکل های آشکاری صفات الّهی یا جبروتی خلقت به پنج است. پس امر را به عالم ماده منتقل می کند و در این قالب هستیها شکل می گیرد که هستیها از نمود خال "ح" می باشند در سویه اسفلی. "ح" واسطه جمله کن فیکون هست.

راز جمله کن فیکون به حرف "ح" هست که در سویه اعلائی به "چ" هست. و در سویه اسفلی به "ج". در واقع "چ" هست که به "ج" می رود. از جهت دیگر "ح" همان "خ" هست آگاهی امر کن فیکون از خال "خ" آشکار و به واسطه آن جمله به "ح" به نشان هستیها، هستی را به نمایش می گذارد. البتّه مرتبه "ح" از "خ" برتر است زیرا حیات باطنی به "ح" می باشد و "خ" مرتبه آشکاری حیات باطنی را دارد. این امر، مُلک را به همسویی با ملکوت می خواند و بر ناسوت، حاکمیت را به جبر وارد می کند، در واقع سویه اختیاری و غریزه ای موجودات را از مُلک می زند و سویه جبری را از برای ادامه حیات دنیوی را شکل می دهد. این از جهتی است، از جهت دیگر، جبر را بر مُلک می زند و اختیار را بر سویه ناسوتی شکل می دهد.

به طوری که گاه، کثرت بر تکثیرات مختار است و تکثیرات از برای کثرت جبری است و گاه، کثرت بر تکثیرات مجبور است و تکثیرات از برای کثرت، اختیار دارد پس جبر و اختیار، در مُلک و ناسوت معنا دارند اما، اراده که در بُعد ملکوتی است بر این مرتبه حاکم می باشد. به "ح"، "ج" در مُلک مخلوقات و مراتب به نمود است و به "خ" ، "ص" در ناسوت مخلوقات و مراتب به نمود می باشد.

البتّه به چ این ارتباط صورت می گیرد به "ح"، "ح" نشان آفریدگاری است که این آفریدگاری همان آشکار شدن از پنهان به آشکار می باشد که با خال های پروردگاری از ملکوت و فناگری از مُلک در ارتباط هست اما قسمت "ح" از "ح" فناگری در ناسوت مطرح است که آنهم آشکاری سویه پنهانی سویه آشکاری می باشد. فناگری در مُلک، ضربان خلقت را می زند یعنی قبض و بسط را نشان می دهد به طوری که میدان فعلیت

اسرار اسم اعظم / ۲۲

افعال موجودات را تعیین می کند ولی در ناسوت افعال گوناگون به ظهور می آیند در آن حیطه میدان. پس "ح" به نمود حیات است در "ح"، "خ"، "ج"، "چ" ولی "ح" به انحنای داس عزرائیلی است. به خال "خ" آگاهی اعلائی به نمود است به "ج" آگاهی یومیه در سراسر خلقت منظور است پس به نمود "قدر" می باشد به "چ" این آگاهی اعلائی به درک رفته خلقت به ارتباط می باشد. به "ح" اسباب درک به ظاهر هستند و به "ج" اسباب درک به فعالیت هستند که نمود فعال لما یُرید در عالمین می باشد. هیچ یک از حروف به تنهایی تمامی سیکل های حروف را در بر نمی گیرد. به همین است که مخلوق همان خالق نیست. خلقت همان خالق نیست و "۲" صد در صد همان "۱" نیست. "۳" از یک و یک هست ولی یک همان "۲" نیست. در آخر، تمامی حروف از یک دایره که خود یک خال است به نمود می آیند که علم خالی بود و علما آنرا گستراندند. این که ج و چ به سویه پایین هستند به این است که چ همان ج است سویه پایین "ج" در واقع "ج" می باشد که همان "ن" می باشد. "ح" سویه اعلائی را از برای هر کدام میزند در واقع صفات کامل بالقوه هر موجود را به اشارت دارد. پس هفت نشان اسم اعظم به السلمح از ال س س ل م ح می باشد که نمایش آن به ال س س ل م ج می باشد: که "س" دوم به "ص" و حتی "ش" می رود و "ح" به "ج" نیز می تواند نشان شود. مراتب ورود به هفت نشان به این طریق می باشد: محمد، محمود، السلام، ال س س ل م ح، السلمح. نام محمد، گشاینده خزاین غیب هست. به طوری که به نام محمد خزاین ارضی گشوده می شوند و به محمود خزاین آسمانی گشوده می شوند. محمد محمود از اسفل تا عرش اعلی را در بر می گیرد. السلام، امانت داری و صداقت را از برای این ورود ملزم می کند. نام محرمان، بر این حرم اذن ورودشان نیست. از السلام، ال ل از الله می باشد اما به جای "ه"، "ح" خوانده می شود که (ها) هو را از الله به حیات هستیها می خواند و می آورد. ال س س ل م ح یا ج که تقریباً به تفصیل شرح شد، تشدید از الله است که اشاره به خلیفه اللهی دارد. زیرا این هفت نشان با خلیفه اللهی در ارتباط می باشند. به طوری که این هفت نشان به

اسرار اسم اعظم / ۲۳

هفت نفر از ابدال در ارتباط می باشند که سه نفر از آنها را افراد می خوانند و چهار نفر دیگر را اوتاد. سیکل های اسم اعظم هشت تایی است که هشتمین به قطب زمان (ع) می باشد. از اینرو تعداد واقعی ابدال را هفت نفر می خوانند که در ارتباط با حضرت آدم (ع)، حضرت داوود (ع)، قطب زمان (ع) سلمان (سلیمان) (ع)، امام حسین (ع)، واسطه قدر خداوندی ما ویلا، حضرت یحیی (ع) می باشند، یعنی الف به آدم (ع)، لام به داوود (ع)، "س" اول با حضرت قطب (ع)، "س" دوم با حضرت سلمان (سلیمان) (ع) و در عین حال حضرت عزرائیل (ع).

لام دوم با واسطه قدر که خود برطرف کننده موانع می باشد که ماویلاست و "م" با امام حسین (ع) و "ح" یا "ج" با حضرت یحیی (ع) و در عین حال حضرت اسرافیل (ع) می باشد. اگر بخواهیم کاملتر مطرح کنیم: الف به حضرت آدم (ع) و خاصیت شفاء و کلام می باشد. "ل" اول با حضرت داوود (ع) و ستاره ای داوودی و خاصیت نام علی می باشد. "س" اول در ارتباط با حضرت قطب زمان (ع) و خاصیت محمد (ص) - مسیح (ع) - مهدی (ع) و خاصیت مقام عزرائیلی می باشد. "س" دوم در ارتباط با حضرت سلمان (سلیمان) (ع) و حضرت جبرائیل و خاصیت نابودکنندگی خبیث می باشد. "ل" دوم به ماویلا که برطرف کننده موانع است و واسطه تقدیرات و قدر می باشد با خاصیت قبض می باشد.

"م" به امام حسین (ع) مرتبط است و با خاصیت کل مواکیل در ارتباط می باشد و در ارتباط با خاصیت نعمت می باشد و "ح" یا "ج"، در ارتباط با حضرت یحیی (ع) و به خاصیت هموار کننده راه قیامت می باشد از طریق اویس قرنی و در ارتباط با حضرت اسرافیل (ع) می باشد. که در کل با سلیمان (ع) مطرح شده به "۲۴" می باشد که در ارتباط با کرسی نشینان عرش می باشد. کرسی به این ۲۴ برپاست که کرسی میدان ظهور این هفت نشان می باشند. برای ورود به هفت نشان دانستیم که نام محمد نقش اساسی دارد ولی برای دانا شدن بر این امر از مرتبه موسایی باید گذشت، به طوری که

اسرار اسم اعظم / ۲۴

موسى (ع) بر این مرتبه خداوند خواست بگذرد او را به مکان طوی خواند ، مکانی که مرتبه هفت نشان در سویه اسفل می باشد . ولی برای ورود به مرتبه اعلائی این هفت نشان باید از محمد (ص) وارد شد راز الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی در ارتباط با هفت نشان می باشد که هفت بر اسفل این نشانها هست و هفت بر اعلی بر این نشانها می باشد هفت و هفت می شود ۱۴ که ۱۴ به دو سویه عالم است که به ۱۴ حرف منوره می باشد که مراتب و راههای ورود به این مراتب به آیه فوق از سوره طاهها می باشد که "طه" خود به ابجد ۱۴ می شود.

طاهها به ۱۶ می شود که ۱۶ به "ف" از اعلی هست و به اسفل به ۸۰ می باشد. پس من سلوی بر قوم بنی اسرائیل از طریق آیه ۸ سوره طاهها که الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی وارد می گشت که حالا به این جزئیات نمی پردازیم. پس از طریق آیه فوق به توسط سویه اسفلی هفت نشان اسم اعظم، آن آیت بر بنی اسرائیل آشکار می گشت و به واسطه همان آیه ، سویه اعلائی هفت نشان آن اسم ، به سوره زمر آیه ۷۵ ، فرشتگان بر گرد عرش می باشند و به حمد و ستایش الله مشغولند . پس سویه اسفلی هفت نشان به عالم نون است و سویه اعلائی آن به عالم امر می باشد که عالم امر نسبت به عالم نون به نر هست و عالم نون به عالم امر به زن هست . که زن همان نر هست ولی آن خال ، خال حجاب عالم نون می باشد که این حجاب ، بر نوامیس آن خلقت است پس نقطه بکارت عالم نون به آن خال می باشد که به آن خال ، انرژی حیاتی به آن عالم وارد می شود که می حیات است و از طریق حضرت قابض صورت می گیرد که به واسطه آن عالم نون زنده است . از جهت دیگر آن خال ، خالی است که با جابجاشدن بر نوارهای انرژی پیکره عالم نون ، صورت آن عالم تغییر می کند ، یعنی صورت آن به صورتی دیگر تبدیل می شود . این خال به خال اسم اعظم است که به قولی دیگر این خال را نقطه آب نام می گذارند ، که نقطه "ب" به آن است . نقطه ای که از آن فیوضات بر مخلوق وارد می شود ولی چون در سیکل های حروف این خال به سویه صفت

اسرار اسم اعظم / ۲۵

فناگری به نمود است ، به ازای دریافت این فیوضات ، مخلوق به دامن مرگ سوق داده می شود . در واقع گذرانی شدن این چهره از مخلوق را به نمایش می گذارد . به "ب" از آب این فیوضات پروردگاری الله را به نمود می آورد و به واسطه الف در آب ، خلقت خلق از پنهان به آشکار می آید . این خال با خال ذهن در ارتباط می باشد تا فیوضات را به تصور و وهم بشری تطبیق داده شود که به واسطه آن ، بر ماهیات ، آدم نام گذاری کرد و نامگذاری می کند در حالیکه در اصالت ماهیت چیز درکی نیز وجود دارد واز برای همه قابل فهم است و اشتراکات ذهنی آدمیان از اینجا شکل گرفته است .

هفت نشان اسم اعظم در ارتباط با آیات کلیدی قرآن می باشد . معمولاً یا اغلب اگر شش نشان از هفت نشان در آیه ای که نام سوره در آن آمده است وجود داشته باشد آن آیه ، آیه کلیدی است و نام سوره در عین حال از آن آیه انتخاب می شود و اگر آیه هر هفت نشان را داشته باشد آن آیه ام الایات آن سوره نامیده می شود . بر اساس آیات کلیدی ، سورات تنظیم می شوند . یعنی آیاتی که با آن آیه در خور هستند نیز گرد آن جمع می شوند . از آنجایی که "س" دوم گاهی به "ش" و گاه به "ص" می تواند باشد و "ح" گاه به "ج" و حتی "چ" از این روشناسایی این هفت نشان در هر امری مشکل بوده است . به هر حال اگر امر مربوط به سویه اعلائی هفت نشان باشد ، ال س ل م ح خواهد بود ولی وقتی که با سویه اسفلی ، امر به ارتباط باشد به ال س ش ل م ج (چ) خواهد بود . اگر به بسط منظور باشد می شود ال س ص ل م ج . و اگر به قبض باشد می شود ال س ش ل م ج .

در سویه اعلائی اگر قبض منظور باشد ال س ل م ح و اگر به بسط می تواند حق ال س ل م خ باشد . در سویه اسفلی در حالت قبض خال اسم اعظم به شش خال تبدیل می شود که شش زاویه هستی را منظور است و در سویه اسفلی در حالت بسط خال اسم اعظم به "چ" خواهد بود که در بسط ، آگاهی مربوط را وارد می کند و در قبض آن ،

اسرار اسم اعظم / ۲۶

تکثیرات و یا کثرت آن آگاهی را به صورت می آورد. آگاهی قبض به توسط بسط به کثرت می رود و آگاهی بسط به توسط قبض به کثرت می رود. پس آگاهی بسط به فعل قبض به بسط می رود. البته با قالبهایی که قبض به فرمان می زند و آگاهی قبض به فعل بسط به قبض می باشد.

مثلاً موت که به قبض است به فعل بسط به اموات می رود. تا فعل بسط به چرخه های فعل قبض مربوط مماس شود. آنگاه چرخه های فعل قبض مربوط اموات را به موت می برد. یا مثلاً وقتیکه آگاهی بسط، برنج را می خواند، فعل قبض آنرا به برنجهای تبدیل می کند پس آنقدر پیش می رود تا آنکه به چرخه های فعل بسط مماس شود آنگاه چرخه های فعل بسط آگاهی قبض مربوط را به فعل بسط می زند تا آنکه برنجهای به میزان تعیین شده به کثرت باشند به طوری که در این امور تعادل برقرار باشد پس برنجهای به آگاهی بر برنج واقع می شوند به طوری که کثرت برنج از تعادل طبیعی خود در طبیعت خارج نشود. پس چرخه های قبض و بسط در ارتباط با آگاهی قبض یا بسط به توسط هفت نشان اسم اعظم کنترل می شوند به امر الله. پس سیکل های قبض و بسط به توسط هفت نشان، کنترل می شوند. به ال س ص ل م ح، زنده کننده است و به ال س ص ل م چ، میراننده است.

به ال س ص ل م خ، عزیز کننده است و به ال س ص ل م ج خوار کننده دشمنان می باشد. اسم اعظم به خالش، آگاهی هر اسم را از "ظ" به ظهور می آورد. هفت نشان اسم اعظم، در تسییحات اربعه می باشد و در صلوات هم همینطور. به حال اسم اعظم، "خ" به خدا می آید، پس صورتها آشکار می شود و آنجایی که این صورتها اشاره به صورت او دارد می شود، خدا.

خال آب در تمامی موجودات به حال اسم اعظم است پس به این خال در هفت نشان این تبدیلات صورت می گیرد. آنجاییکه اسم اعظم به تجلی باشد، آن خال در خود را که پنهان است آشکار می کند و آنگاه که آشکار کند به فعل خواهد بود و آنگاه که به

اسرار اسم اعظم / ۲۷

صورت شاخص و در خور خودِ اسم این خال آگاهی و علم اسم اعظم را در مرتبه خودش آشکار کند، گفته می شود که اسم اعظم، نورش را زد. تقریباً اسامی سورات در قرآن براساس اسمی بوده است که آن اسم در آیه کلیدی بوده است. سوراتی که نامشان همانا به حروف منوره می باشند. با آیه رحمت مربوط در آن سوره، شش نشان از هفت نشان را تشکیل می دهد. ام الایات هر هفت نشان را در خود دارد که متناسب به اینکه هفت نشان به سویه اعلائی باشد یا اسفلی، آن آیه آثار مربوط را از خود نشان می دهد.

بخش دوم

حمد و سپاس یگانه پروردگار عالمیان را .
اسم اعظم و اسم اعظم یا هو یا من لا هو الا هو .

بسم الله الرحمن الرحيم

اسم اعظم، نورش در تمامی اسماء جاری و ساری است. به همین از جهتی تمامی اسماء الحسنی به اسم اعظم می باشند. اسم در کلمه الله است. به همین چون از تجلی است از این رو به مونث می باشد، زیرا آشکارکننده آن ذات الله می باشد. اسمی است که در هر زمان، از نظر مرتبه وجودی، نمودش بزرگتر است. پس جامع الاسماء که اسم الله است در نمود اسم به نمود می باشد. از بعدی دیگر، ترسیم نمودی مرتبه وجودی یا مظهر آن از برای ترسیمات خلقت از برای هر مرتبه از آشکاری خلقت، بنیادی تر است. در واقع مظهر آن اسم در هر زمانی از نظر مرتبت وجودی در شأن و مرتبه والاتری قرار دارد. پس اسم اعظم ترسیمش از ترسیم کلمه الله جدا نمی باشد و چون تجلی کلامی اسم اعظم، جامعیت مظاهر اسم الله را در کلمه الله دارد، پس مظهر اسم اعظم، اسم الله می باشد.

آنچه که بارز است این می باشد که مظهر وجودی اسم اعظم، در زمان، همان انسان کامل زمان می باشد که ترسیم کلمه ای انسان کامل در هر زمان و به هر مرتبه بر دیگر ترسیمات خلقتی، محیط است از این رو آن اسم در آن نمود به اعظم خوانده می شود و از جهت دیگر ترسیم کلمه ای انسان کامل (منظور هم مرتبه مقامی است و هم مرتبه وجودی می باشد)، نمود تمامی اسماء الحسنی می باشد در زمان پس مظهریت جامع اسماء الحسنی می باشد پس مظهر اسم الله می باشد. ترسیم کلمه الله به مرتبه به نمود می باشد در دقت خداوندی و تصورش، از این رو آن مرتبه بارز شونده به ترسیم کلمه ای انسان کامل زمان می باشد که بارز کننده ترسیم کلمه الله از مرتبت مقامی وجود خود است و خود نیز از ترسیم کلمه الله بارز شونده است. با این وصف، آوای اسم

اسرار اسم اعظم / ۳۰

اعظم و نشان آن در نشان کلمه انسان کامل زمان در زمان مرتبط می باشد، به طوری که نام انسان کامل در زمان در خود نشان اسم اعظم را دارد. بطور قطع حداقل یکی از نشانهای هفت نشان اسم اعظم را در نامش داراست.

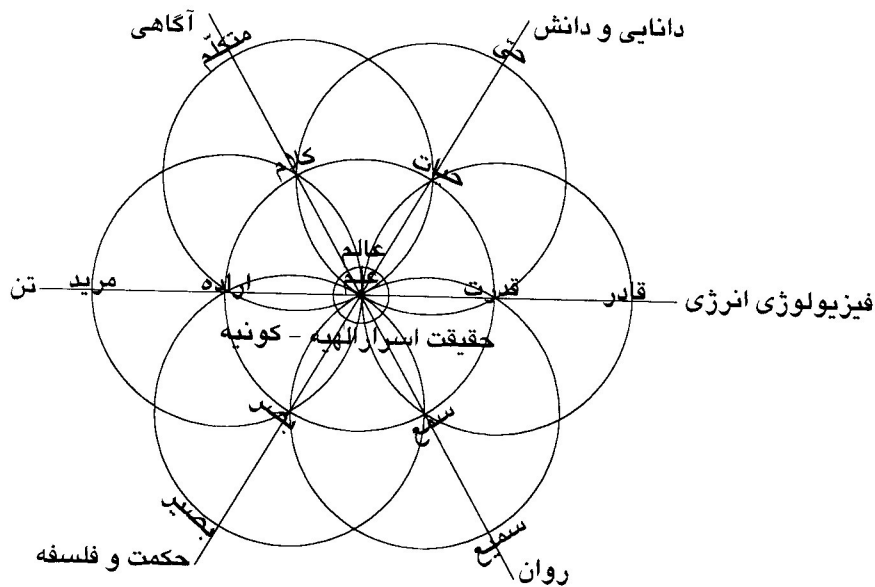
یعنی ال س س ل م ح (یا ج یا خ یا چ)، حم که نمود یا مظهر تجلیات ذاتی - صفاتی - افعالی الله است در خلقت، پس انسان کامل در زمان محمد زمان می باشد که هم مد حم می باشد و هم دم حم است. از جهتی دیگر به این دلیل انسان کامل زمان، محمد در زمان است که مظهریت ال م، احمد است که احمد در سر حقیقت محمدی (ص)، محمد (ص) می باشد پس، انسان کامل در زمان به محمد زمان است. تا کنون ال م ح به توضیح رفت. دو (س) ارتباط تجلی ذاتی با صفاتی است و تجلی صفاتی با افعالی می باشد که اینهم در سر حقیقت محمدی (ص) شرح شده است. حرف (ل) دوم در هفت نشان اسم اعظم، اشاره به واسطه ای است که ترسیمات را به آشکاری می برد که الف است که به دوره های کلمه اسم الله است. چنانکه دوره های کلمه الله در ترسیم به واسطه محمد (ص) در زمان به نمود است. از این رو، انسان کامل هفت نشان اسم اعظم را در باطن به نمود دارد، اما در ظاهر، نام انسان کامل زمان در زمان یکی از حروف هفت حرف یا نشان مربوط به اسم اعظم را داراست که با توجه به ویژگیهای مقامی - وجودی که از هر نشان به خلاصه شرح شد، حداقل یکی از حروف در نام او خواهد بود. که به واسطه آن حرف یا حروف، ویژگیهای خاصی را در خلقت آشکار می کند. ویژگیهایی از ترسیم کلمه الله که با توجه به وجود دو (ل) و دو (س) این تشخیص مشکل است.

ل اول، بسط را می زند پس خاصیت بسطی دارد. یعنی هیچ را به همه چیز به نمود می آورد و (ل) دوم خاصیت قبضی دارد که همه چیز را به هیچ به نمود دارد. از اینرو (س) اول که تجلیات ذاتی را به صفاتی می آورد، آگاهی را در مرتبت بالایی از کلام به معرفت در زمان آشکار می دارد و (س) دوم که تجلیات صفاتی را به افعالی

اسرار اسم اعظم / ۳۱

می آورد، آگاهی را در مرتبت بالایی از کلام به اراده در زمان آشکار می دارد. به همین بعضی از اولیاء الله یا حتی انبیاء، در کلام و معرفت کلامی به اعجاز بودند و بعضی در کلام و اراده در کلام به اعجاز بودند و بعضی در هر دو. منظور از معرفت کلامی، یعنی آگاهی را در علم و دانایی عرضه می دارد و منظور از اراده در کلام، یعنی آگاهی را در انرژی اجسام (کرامات) عرضه می دارد.

اما این خواص در حروف در نام انسان کامل زمان در زمان به اسرار مربوط به نمود می آید. مطرح است که اصول ائمه هفت گانه اسماء که در ارتباط با هفت میم خلقت می باشد با هفت نشان اسم اعظم، مرتبط می باشد. س اول به سمع، س دوم (که به ص نیز می باشد چون تجلیات صفاتی به واسطه آن در تجلیات افعالی صورت می گیرند. به بصر می باشد. (ل) اول در ارتباط با قدرت است و (ل) دوم به اراده. (الف) آن به علم و (م) آن به کلام و (ح) آن به حیات، پس اسماء هفت گانه حی، عالم (یا علیم)، قادر، مرید، متکلم، سمیع و بصیر در خدمت اسم اعظم هستند و وجه آن در خلقت می باشند و بر هفت نشان اسم اعظم متجلی.



اسرار اسم اعظم / ۳۲

پس سرّ اسم اعظم به علم الاسماء می باشد. علم الاسماء، سرّ آفرینش است یعنی جلوه مادی تجلیات و شیوه به جلوه مادی آمدن تجلیات می باشد، به همین اسم اعظم به دخل و تصرف در عالم ماده می باشد و در ارتباط مستقیم با راز و راه کثرت است. پس چون به واسطه آن دیگر اسماء، بافت اسمایی خلقت را در دقت خداوندی از تصوّرش بصورت مادی جلوه گر می شوند. یعنی سرّ آن در (ن) و (ط) می باشد که در (ت) تمامی اسماء به جلوه ظهور مادی می آید. پس این اسم با ارض و سموات به ارتباط می باشد و به عالم مُلک به نمایانی و نمود خود. نون حرف عالم ماده است و طا راه آشکاری سیما کلام در جسمان کلام، پنهانی سرّ اسم اعظم در عالم ماده به واسطه (س) دوم است که گاه به (ص) است و (ح) به ج، خ، چ، و در ارتباط با عالم نون، سرّ (ت) به ة می باشد. پس بصورت بارز سرّ آن در عالم به راز (ن)، (ط) است و بصورت پنهان به راز (ت) و (ة) می باشد. در کل دو حرف ن و ط به طور آشکار و حرف (ه) بطور پنهان در اسرار اسم اعظم است به همین به سوره (طاها)، الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی' وارد شده است. (ن) به ۵۰ است و (ط) به ۹ که در مجموع ۵۹ می شود به مهدی (ع) که راز اسم اعظم به مهدی (ع) می باشد و مهدیون و به (ه) به ۵ تن در زمان در هر زمان و به خال (ت) یا (ة) یا • به قطب یا انسان کامل در زمان می باشد. نون به ناسوت است و (ط) به ملکوت می باشد و (ه) (سویه پنهانی سرّ) به جبروت می باشد. اما در مُلک، نمود آن به انسان کامل در زمان است. از جهت دیگر،

نون → ۱۰۶
 طا → ۱۰ → ۱۲۱ → میکائیل = ۱۲۱
 ه → ۵

نون و طا از حروفی هستند که در حروف مقطعه هستند که در (حیات، علم، کلام، اراده، قدرت، سمع و بصر) نمی باشند. اما (ه) چون نشان ذات است در تجلیات جبروتی یا صفات اللّهی - صفات کامل انسانی، نسبت به آن حروف پنهانی است. به ۱۲۱ اسم اعظم در مُلک به نمود است. در قالب کیل خداوندی یعنی در میزان و حدود الهی

اسرار اسم اعظم / ۳۳

به نمود مُلکی می باشد به همین در مُلک به آن، دخل و تصرف صورت می گیرد. از جهت دیگر حروف (ب) و (د) در حروف مقطعه نیستند. که در سویه پنهانی سر اسم اعظم می باشد. به حرف (ب) نمود اسم اعظم به امر است و به (د) با ذات انسان کامل به ارتباط می باشد از این رو در آشکارا حروف (ن) و (ط) می باشد و به پنهان، (ت)، (ب)، (د) هست به (ا) و (م) اسما هفت گانه و (د)، اسم اعظم به آدم نیز در ارتباط قرار می گیرد بخصوص با حرف (د) که نمود ذاتی آدم است.

با → ۳
 ارتباطهای باطنی اسم اعظم با ۱۶ در مجموع → ۴۳۹ ⇒ ۴۰۱ → تا
 عوالم با ۱۶ "س" می باشد.
 دال → ۳۵

به (س) اول هفت نشان خال تجلیات ذاتی به خال تجلیات صفاتی مرتبط است.
 (خال عوالم به خالهاست) و به (س) دوم هفت نشان، خال تجلیات صفاتی با خال تجلیات افعالی مرتبط می باشد.

نمود بارز اسم اعظم در فعلیت تجلیات است اما نمود پنهانی آن در بافت اسمایی می باشد.

حی القیوم → حق → $4 \times 3 \times 9 = 108$ → ۴۳۹
 به توان خداوندی

در ارتباط با ولایت عامه است.

حی در ارتباط با حضرت مسیح (ع) است که به (ی) در عالم مُلک از حی القیوم مسیح آشکار گردد. یعنی صورت مُلکی حق به مسیح (ع) است که کلمه ای از خداست.

حی (۱۱۸) مسیح → حق
 به "ی" مُلک
 حییم به س است → مسیح ⇒ "س" ۳۰ → $\frac{4}{ی=۱۰}$ ۲۰ → یم → "یا" به ملک
 م → ۱
 س → سی = ۳۰
 ۳۰ عدد ارتباطی است که نقش "س" را دارد.

اسرار اسم اعظم / ۳۴

مسیح در ارتباط با کلمه بود پس در ارتباط با ملکوت بود که صورت حق در ملک بود پس $۲۰ = م$ و $۱۰ = ی$ می باشد.

(ح) تجلی افعالی ذات الله است که به قاف، اسماء و صفات به افعال هستند. پس حق در ارتباط با ولایت عامه است که ولایت عامه به توحید افعالی به نمود باشد. ولایت خاص محمدی (ص) به (ا) و (م) از ام به (ح) به احمد نشان است. حضرت مسیح (ع) با اسم اعظم در ارتباط بود از این رو با ولایت عامه، اسم اعظم در ارتباط است.

پس (س) از حروف اسم اعظم است. $۹۶۰ = ۱۶ \times ۶۰$ (س)

(اسم اعظم با مرتبت تصور خداوندی به ارتباط است) $غ \rightarrow ۱۰۰۰ = ۴۰ + ۹۶۰ \rightarrow (م)$ مرکز همه ترسیمات

که با دوره های کلمه الله اینچنین به ارتباط است و در تجلیات شئوناتی و در شئونات الله هم آشکار است، و هم پنهان. اسم اعظم در ارتباط با عالم ملک در خود خالی ندارد از برای همین پنهان است. زیرا ملک به حال تصور الهی آشکار است و در کل یک خال

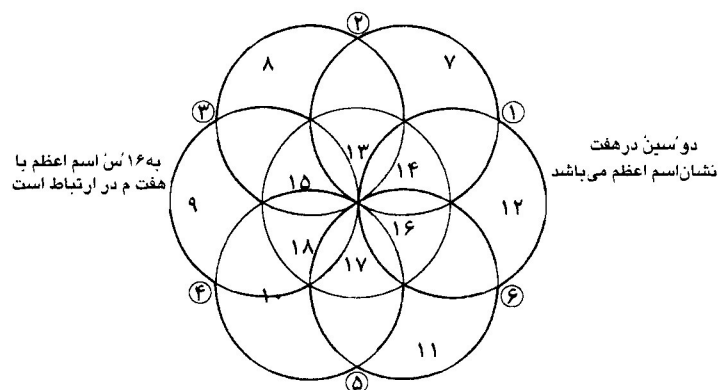
$۷۰ \rightarrow ع \rightarrow غ$ است پس:

۱۵ (به پارسی سره ۱۵)

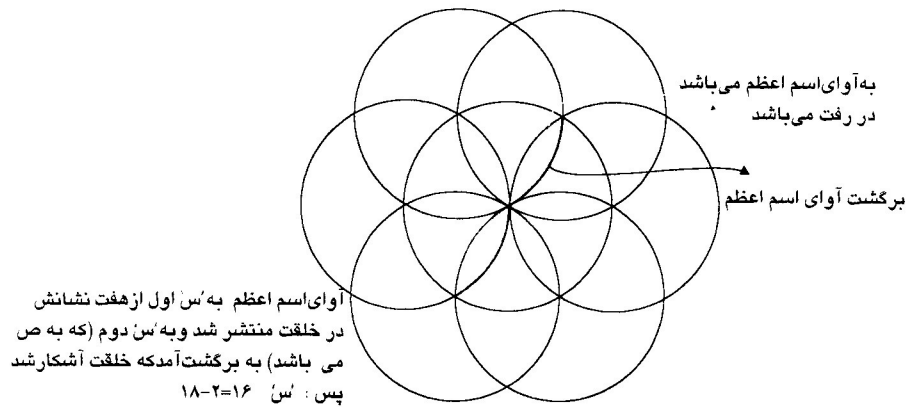
$$۱۵ + ۵۵ = ۷۰$$

(ع) به ۵۵ تن از ابدال در زمان از غ آشکار است به همین ثبات آسمانها و زمین به آنهاست.

از اینرو (ع) از حروف اسم اعظم است. تا اینجا یافته شد م، س، ع از اسرار اعظم است. از حروف ثابت می باشند.



اسرار اسم اعظم / ۳۵



۱۶ به پارسی سره به "ف" هست که ظرف زمان- مکان است از این رو به آوای اسم اعظم، زمان- مکان بارز شد که همان تجلی شئون الهی در دقت خداوندی می باشد. م، س، ع از حروف ثابت اسم اعظم است که به "ب"، "ت"، "د"، این حروف به پنهانی به اسرار عوالم مرتبط است و به "ن"، "ط" به آشکاری به اسرار عوالم مرتبط است و به "ه" این آشکاری و پنهانی به ارتباطند و یکسان. تمامی اسرار عوالم به ملک به نشان می باشند و به اهمیت. پس این حروف بر اسرار ملکی در ارتباط می باشند. از اینرو همه این حروف با "ی" که حرف ملکی است و نشان بارز آن در ارتباطند. به ۱۶ حرف "س" که به "ف" یا زمان- مکان اسم اعظم مرتبط است. از این رو به ال س س ل م ح و "م، س، ع" و "ی" به نشان ملک، که اسم اعظم بر ملک به پنهان است و به "ف" اسم اعظم با "ی" در ارتباط افعالی است در افعال موجودات یا دخل و تصرف در کون- مکان از سوی موجودات امکانی. از طرف دیگر به "ن" و "ط" ارتباط آشکار با عوالم دارد و به ب، ت، د با پنهان عوالم (سویه پایین یا اسفلی عوالم)

⇒	م . ح . د از سه حرف	→	محمد (ص)	} پس با اسرار ظاهری، باطنی عوالم، هفت نشان اسم اعظم و سه حرف از حروف ثابت اسم اعظم در ارتباطند
	ع . ل . ی از سه حرف	→	علی (ع)	
	فا ط م ه ارتباط ایشان با زمان- مکان	→	فاطمه (ع)	
	ح . س . ن از سه حرف	→	حسن (ع)	
	ح . س . ی . ن از سه حرف	→	حسین (ع)	

اسرار اسم اعظم / ۳۶

اسم اعظم در هر دوره ای از زمان از انسان کامل در زمان به صفتی از صفات الله بارز می شده است ولی پنهان از عالم ،

مثلاً در زمان حضرت مسیح ← م س ی ح ← اسم اعظم از اسم حی خداوندی بر
از سه حرف

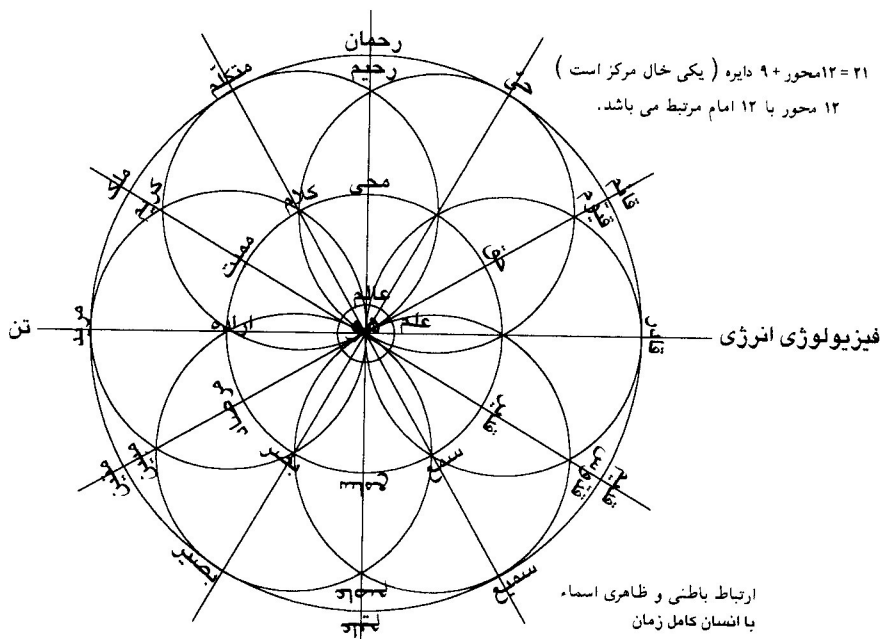
حضرت عیسی (ع) بارز می گشته است و بر حضرت محمد (ص) م ح م د ← به واوردن محمود می باشد.

در این زمان م ، س ، ع ، و ، د → ^{تفه یا غلام}/_{بناشت} به سامع السمع به نمودهای اسمایی یا ترکیبات اسمایی است. اسم اعظم در زمان به سر وجودی یا ملکی انسان کامل در زمان به ارتباط است در واقع قفل زمانی خلقت به وجود آن فرد از آن اسم اعظم به نمود در صفتی یا صفاتی از صفات الله ، به علم ، کلام ، اراده ، قدرت ، سمع ، بصر در حیات گشوده می شود.

شی بودن مظاهر اسم اعظم به دخل و تصرف باشد $21 = 4 \times 3 + 9 = 21$ → ۲۳۹

با سیکلهای سه تایی خدایی ۳ → و با ولایت یا عدد ولایت به ۱۲ → ۲۱ به ارتباط است پنهان در ارتباط می باشد

با خلیفه اللهی در ارتباط است و با خالغ که به ۵۵ تن از ابدال است که در زمان آسمانها و زمین به واسطه آن برپاست. البته در واحده وجود انسان کامل زمان $70 = 15 + 55$



اسرار اسم اعظم / ۳۷

رحمان . قائم . قدیم . علیم . متین . ملک
 رحیم . قیوم . قدوس . عاصم . مبین . کریم
 محی . حق . قدیر . سامع . مرصاد . ممیت

اسماء سه تایی که در هر زاویه
 هستی (زوایای شش‌گانه). قفل
 آگاهی مربوط به آن‌رامی‌گشاید.

$$۶۳۵ = \text{ب . ت . د . م . س . ع . ن . ط}$$

$$\text{هـ} \quad \text{ج} \quad \text{و} \quad \text{ز} \quad \text{ح} \quad \text{ط} \quad \text{و} \quad \text{ز} \quad \text{ح} \quad \text{ط}$$

$۶ \times ۳ \times ۵$

سین
 ص
 میم

$۹۰ = ۵۰ + ۱۰ + ۳۰ = \text{سین}$
 $۳۰ = \text{سی} \rightarrow \text{س}$

۳۰ عدد ارتباطی است که نقش "س" را دارد

(در ارتباط با هفت نشان اسم اعظم) سین ، ص ، میم ،
 $۶ \times ۳ \times ۵ = ۹۰ \times ۱۰ = ۹۰۰$ (ظ)
 (ی در ملک)

ذات در ملک به میم ، ص و سین به نمود است. ذات در وحدت و کثرت و روابط
 پنهانی و آشکار بین آن دو به جلوه است پس "ظ" نمود ذات در روابط پنهانی و آشکار
 وحدت و کثرت در ملک است.

ج و ظ دو حرفی هستند که به واسطه آنها، اسم اعظم به کن فیکون و اراده را به کلام
 بارز می کند. به واسطه ۶۳۵، "هو" نیز در اسم اعظم به حروفش می باشد (م، س، ع، ه، و)

$$۶۳۵ = ۱۴ \rightarrow ۱۰ + ۴ = \text{ید}$$

یدالله فوق ایدیهام اشارت به اسم اعظم است.

$$۴۳۹ \rightarrow ۹ - ۷ = ۲ \quad \text{ب}$$

اسم اعظم به این حرف امر را نشان می دهد.

$$\text{و} \quad ۵ \rightarrow ۵ \rightarrow ۰ \rightarrow ۶۳۵ \rightarrow ۶۳۰$$

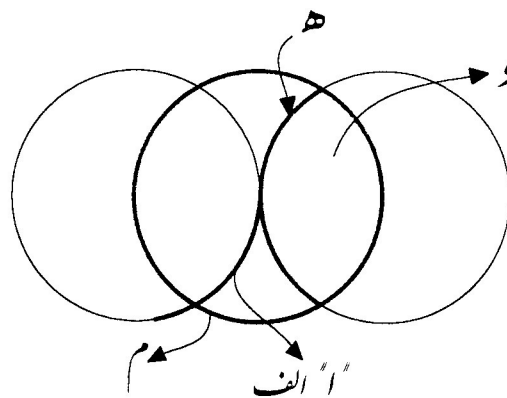
به هفت میم است که انسان کامل به آن است پس "هو"، "ج" سر انسان کامل می باشد
 که آن به "ج" نشان است.

او م هیچ → ها و او جیم → هو . ج

اسرار اسم اعظم / ۳۸

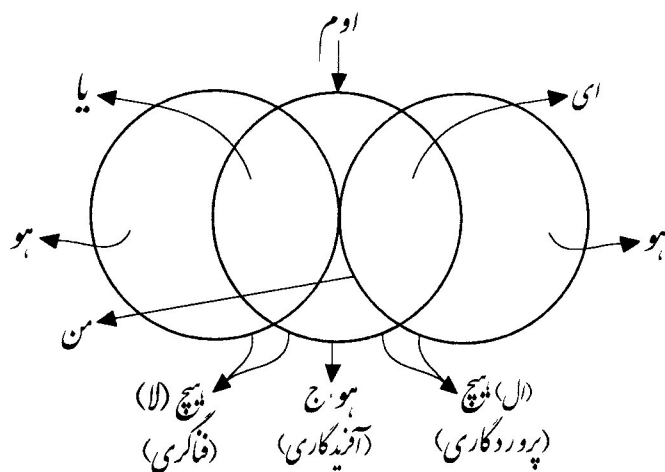
هیچ یا ذات به آوای (اوم) خود را به میم به آشکاری آورد. اوم به آوای اسم اعظم است که این آوا به هو به ترسیم است.

ذات → هیچ → هوایج → ه، ج، و



که از آن وهم یا تصور خدایی آشکار گشت.

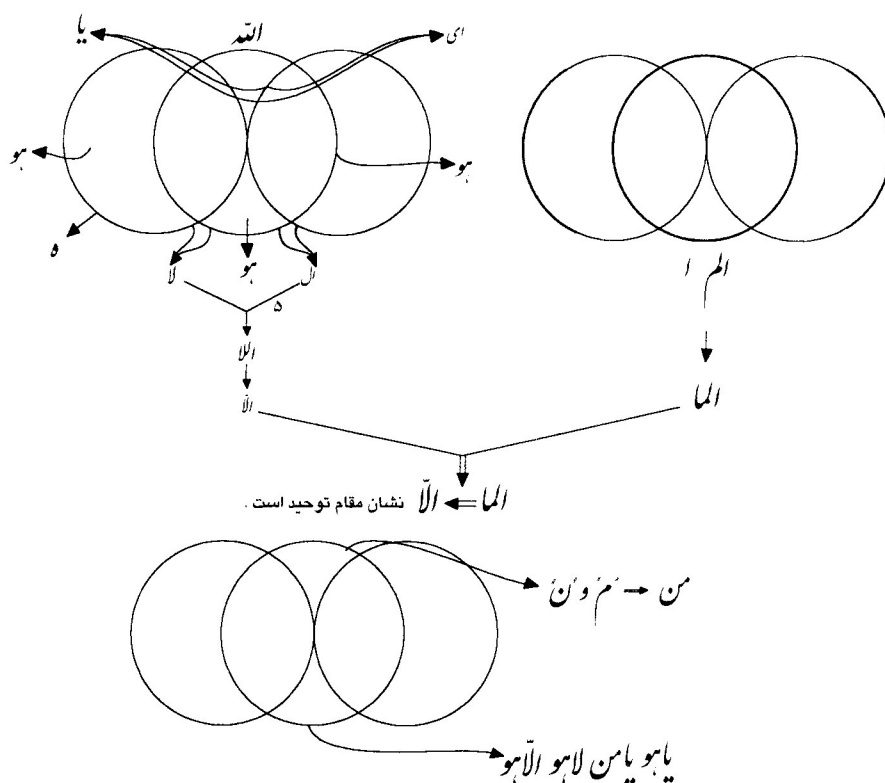
به (اوم)، (م) به آشکاری آمد یعنی خال مقدم توحید.



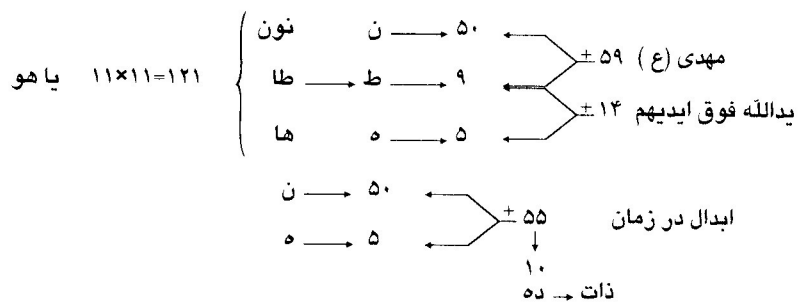
$$۱۲۱ = ۱۱ \times ۱۱$$



پس ذکری است که به اسرار اسم اعظم نزدیک است.

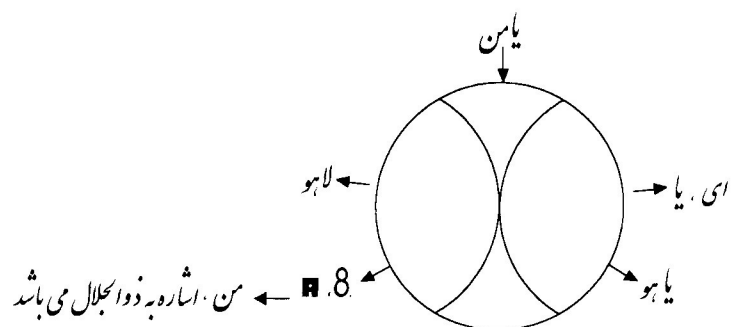


این ذکر با توجه به شرحی که رفت بر اسرار اعظم، اشاره به انسان کامل زمان دارد.



پس یا هو در ظاهر اشاره به انسان کامل دارد و در باطن به ذات اشاره دارد. به "ی" که نشان مُلک است پس اشاره به نمود اسم اعظم در ملک دارد. یعنی تجلی آن که محمد زمان می باشد. "یا" از مُلک تا جبروت است. پس تمامی ارتباطهای باطنی و ظاهری عالم را که به مظهر می باشد به اشارت است.

اسرار اسم اعظم / ۴۰



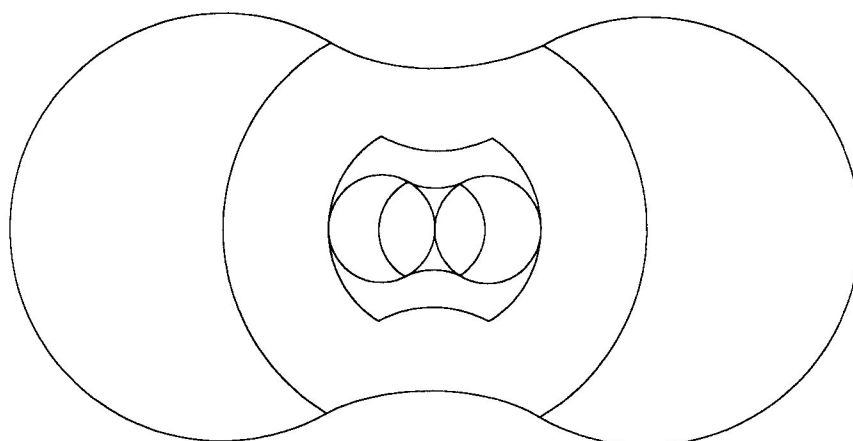
پس به فردیت ذات (در باطن) و انسان کامل (در ظاهر) تأکید می شود.
 به ترسیم فوق الف ، ح و م به نمود است یعنی خم .
 پس اشارت به اسم باطنی خم است که به محمد زمان نشان می باشد.
 الا اشاره به مقام توحید است که مقام توحید را به سر اعظم مرتبط می کند.
 از طرفی لا هو الا هو اشاره به مرتبت بندگی انسان کامل دارد.

ه الله نیست او .

← جمال

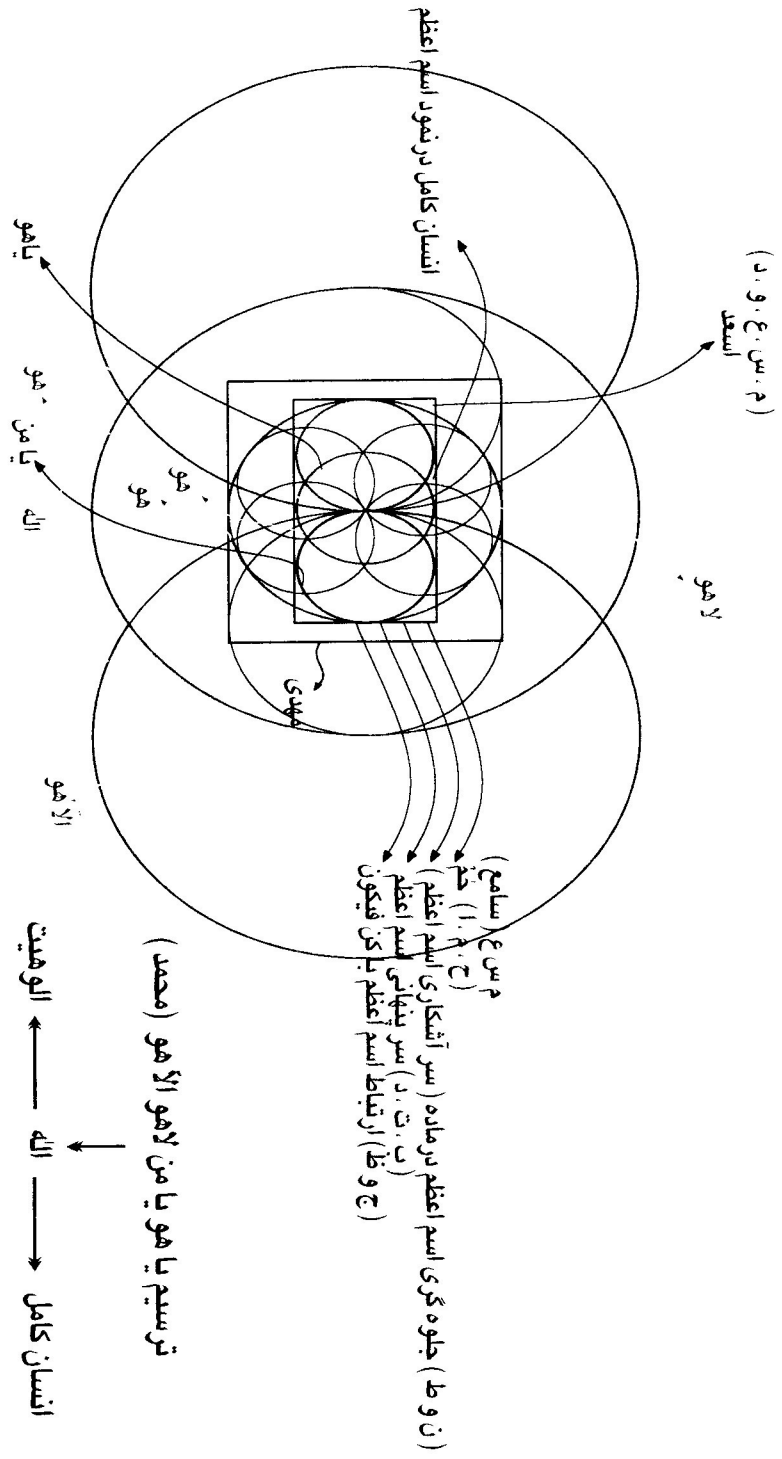
و الا هو ← ذوالجلال والاکرام که به اسم اعظم نزدیک است .

← جلال



ترسیم خلقت از اوم

اسرار اسم اعظم / ۴۱



به ترسیم فوق ، عالم انبیاء به ترسیم آمده است .
پس تا کنون تجلیات اسم اعظم آشکار شده است .

اسرار اسم اعظم / ۴۲

بخش سوم

حمد و سپاس خداوند یگانه را

اسم اعظم و **كُنْ فَيَكُونُ** و اراده خداوند:

بسم الله الرحمن الرحيم

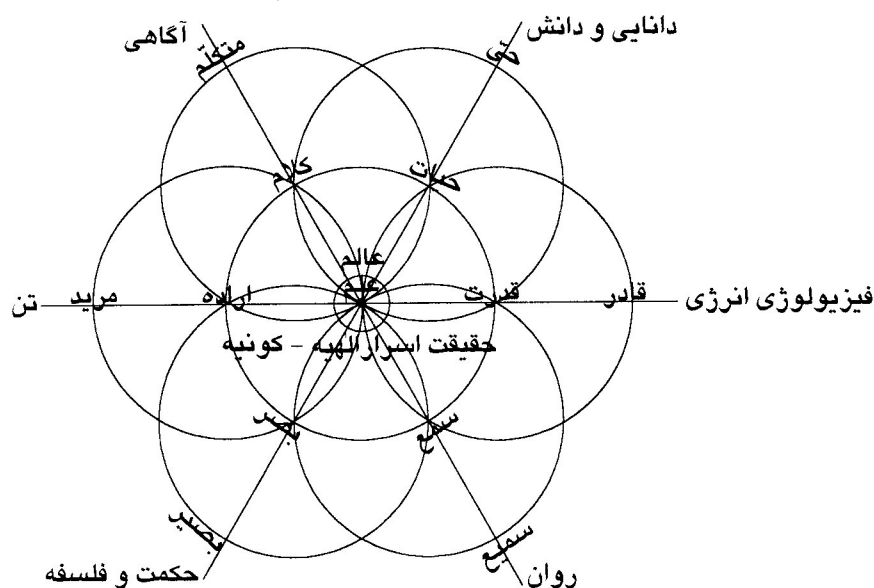
امر کن فیکون از اسم اعظم به نمود است. اسم اعظم در نمود خود از صفات الله جدا نمی باشد، در واقع سرّ اسرار خلقتی است که تجلی آن به صفتی یا صفاتی در اسماء افعالی خداوند آشکار می گردد. اسم اعظم در ارتباط با فعلیت اسماء در ارتباط می باشد به طوری که وقتی سرّ آن متناسب با سرّ وجودی - مقامی انسان کامل در زمان از انسان کامل بارز می گردد. انسان کامل در زمان به توسط ربّ الوجودش از سرّ اسم اعظم (که صورت پنهانی و آشکاری دارد) در عالم مُلک اراده خداوندی را از امرش جاری می کند. اعظم است چون سرّ وجودی یا سیکل های موجودی - مقامی انسان کامل در زمان تمامی مراتب وجودی - مقامی خلقت را در مرتبت آشکاری خود از ترسیم کلمه الله را در بر می گیرد پس اسم اعظم از طریق ربّ الوجود و مقام آن انسان کامل به نمود می آید. پس اسم اعظم هم از جهتی پنهان است و از جهت دیگر آشکار. رابط اتصال امر خداوندی به اراده اش از طریق اسم اعظم می باشد. از این رو هر اسم از اسماء الله به واسطه اتصال صفاتی - افعالی با اسم اعظم به اسم اعظم است اما از جهتی دیگر به سرّ آن اسم، خود آن اسم نیست پس آوای خلقت آوای اسم اعظم است که تمامی اسماء را در خود دارد و در عین حال اینطور نیست. اسم اعظم در مرتبت جبروتی، ملکوتی و ناسوتی، سرّش آشکار است اما در مرتبت مُلکی پنهان می باشد

اسرار اسم اعظم / ۴۴

چون نمودهای آن سر در عالم ملک بستگی به نمودهای آشکاری آن در دیگر عوالم دارد. سر اعظم در "ن"، "ط" و گاه "ه" آشکار است ولی در "ب"، "ت"، "د" پنهان می باشد. نور اسم اعظم به (م، س، ع) به واسطه "هو" است و تجلی کلامی آن به "ج" و "ظ" می باشد. نور اسم اعظم، همیشه از "م"، "س"، "ع" و "هو" آشکار است. منظور آگاهی است که به صورت یا نشان اسم اعظم فعلیت اسماء افعالی را از صفاتی شکل می دهد. تجلی کلامی آن بدین معناست که آگاهی بر اسم اعظم از ذات در سیکل های حروفی ج (به حال فنا کنندگی آن) و به ظ (که خالش شیوه فنا کنندگی را به نمود می آورد) می باشد. به حال "ج" هست به نیست می رود و حیات در مجموع به ثبات است و ظ به خالش، شیوه های هست به نیست رفتن را بارز می کند که این شیوه ها، ملک را به مرتبه کون-فساد صورت می دهد. "ن" و "ط" و "ه" اسم اعظم را در جبروت، ملکوت و ناسوت در سیکل های حروفی به عیان دارند یعنی، نشانهایی هستند که اسمی که بارز کننده تجلی اسم اعظم است را به نمود می آورند بدین ترتیب که به "ن" فعلیت اسمی که به اسم اعظم از سیکل های حروفی کلمة الله مشخص می شود را شکل می دهد و "را" شیوه شکل گیری را از سیما کلام آن اسم مشخص شده در زمان اسماء را تعیین می کند و به "ه" صفاتی از صفات الله شاخصیت بارزتری را باید در دقت خداوندی بارز کند را مشخص می کند. به این معنا که دهر به چرخش می باشد و زمان-مکان شرایط خاصی را در دوره خود خواهند داشت به طوری که در تکرار در دقت خداوندی تازگی به نمود است آنچنانکه هر روز خداوند در شأنی می باشد. تمامی اسماء به اسم اعظم به نمود در دقت خداوندی به نمود می باشد اما در این نمود، شدت ظهور اسماء به آشکاری خاص و عام خود نیز بارز است که این شدت ظهور در دقت خداوندی، آیات آسمانی-زمینی بسیاری را هویدا می کند. که هر آیتی نمودی از شدت ظهور اسمی یا اسمایی است که به واسطه اسم اعظم از مرتبت مقامی به مرتبت وجودی مشخص خود نیز آشکار می شود. حرف "ب"، "ت"، "د" به عنوان سر پنهانی اسم اعظم هستند که با ملکوت

اسرار اسم اعظم / ۴۵

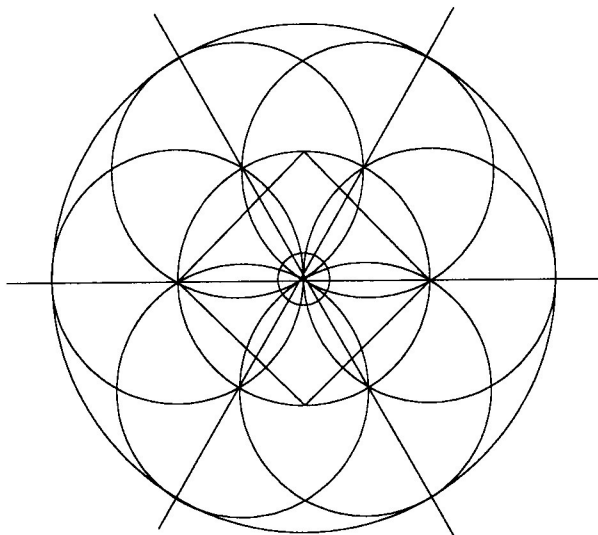
و ناسوت در ارتباطند. به طوری که راز تکثیرات از سیما کلام کلمه ای موجودات در اسم اعظم است. به "ب" امر با اراده از اسم اعظم به اتصالند به طوری که امر خداوند به اراده در کثرت و تکثیرات به نمود می باشد. یعنی قدرت الهی با اراده الهی از تجلی کلامی اسم اعظم از طریق "ن"، "ط"، "ه" به نمودی مادی جلوه گر می شوند که این جلوه گری، اراده خداوندی را از خواست به امر را بارز می کند. به "ت" و "د" آن جلوه گری، به تعلقات خلقتی یا مخلوقات ارتباط پیدا می کند به طوری که اراده خداوندی به توسط اسباب خلقتی نمودار می شود. از جهت دیگر امر خداوندی از تعلقات خداوندی که خدایی اوست که همان تجلیات ذاتی - صفاتی - افعالی اوست در مرتبت ظهور مخلوقات به نشان می آید که بارزترین آنها، آدم یا خدا - آدم است و خدا - انسان چنانکه:



پس کن فیکون از طریق سیکل عقل صورت می گیرد و از آن اراده خداوندی آشکار می گردد. عقل نشان اندیشه است که نشان امر وجود آدم می باشد از جهتی به آن هفت "م" با هم با اندیشه خدایی به ارتباط می باشند. زمانیکه کاف بر سیکل عقل وارد شود (کاف بر سیکل کلامی عقل وارد می شود) از عقل "م" که نمود سیکل کلامی عقل است و بدان اندیشه خدایی بر عقل به شئون وارد می شود و به طوری که با آگاهی، دانایی،

اسرار اسم اعظم / ۴۶

حکمت و فلسفه و فیزیولوژی- انرژی، تن و روان، شئون خدایی آشکار می شود. آنچنانکه م ← ن نمایان می شود. اینچنین "ه" الله به سیکل عقل که نمایان کننده م از سیکل کلامی عقل در ترسیمش می باشد، "واو" از "ه"، "ه" که خود نمود سیکل های هستی- نیستی است بدان سیکل ها، سیکل کلامی عقل و هفت "م" بارزند.



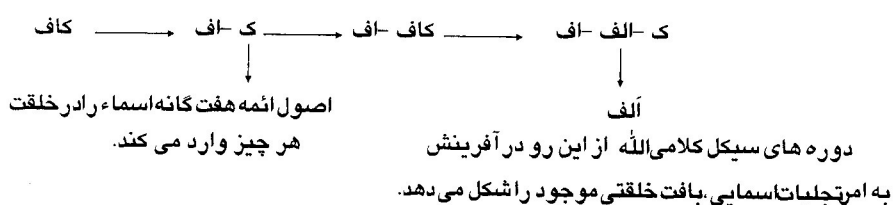
در این نمایی "ن" نیز نقش می یابد به طوری که نون، واو و میم که نمایانگر تعادل در خلقتند (نون، صورت تعادلی مادی را شکل می دهد، "واو" صورت تعادلی ارتباطی را سیما کلام با جسمان کلام را شکل می دهد و "میم" صورت تعادلی مراتب سیما کلام - جسمان کلام را شکل می دهد) در شکل گیری امر نیز وارد می شوند تا صفات را از ملکوت - ملک - ناسوت بارز کنند، که این همان صورت گیری امر خداوند است به واسطه کلامی اما از طریق عقل.

$$\begin{array}{ccc} \text{ن} \longrightarrow \text{م} & \text{م} \longrightarrow \text{ک} & \text{ک} = 20 \\ \text{ن} \longrightarrow \text{م} \longrightarrow \text{کاف} & & \text{م} = 20 \end{array}$$

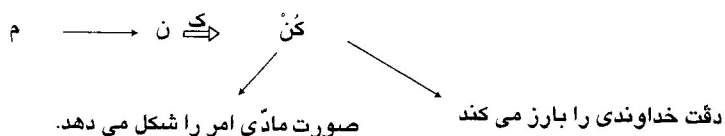
(سره) $17 = \text{ک}$ $1 \longleftarrow 7$ مربوط به سیکل های هستی- نیستی است پس سیکل های هستی- نیستی از کاف بارزند و "کاف" نیز از آن سیکل ها بارز است. سیکل عقل از

اسرار اسم اعظم / ۴۷

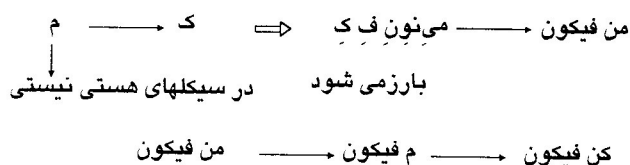
طریق نفس و جان امر را از صورت اسرار کلامی به شئون ظاهری آشکار می کند که در این امر مسلماً اصول ائمه هفت گانه نیز نقش دارند. به طوری که امر خداوندی از مرتبت حیات - علم، کلام، قدرت، اراده، سمع و بصر می گذرد.



ک - ن، ف، اف — ک - م - ف، اف — ال — م



میم نون ف — م ن ف — م م ف — ال م ف — اف

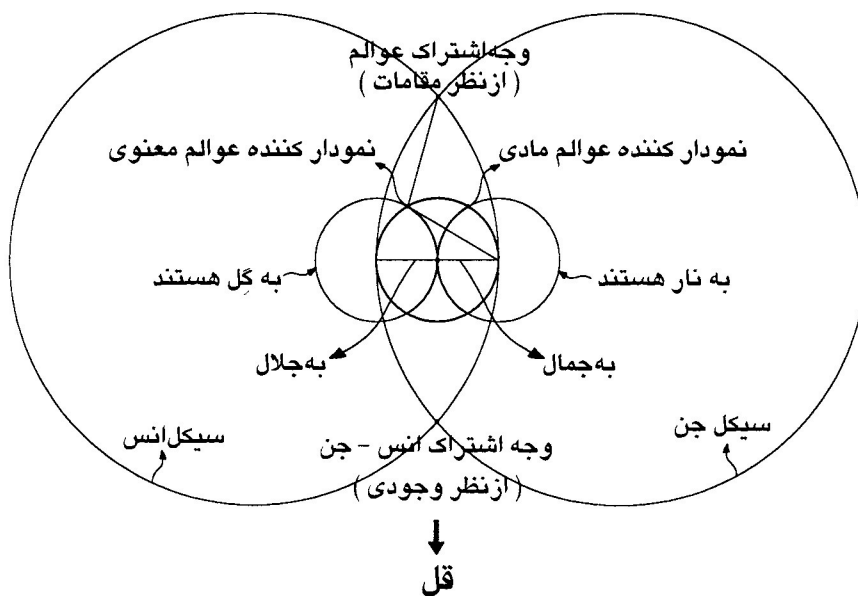
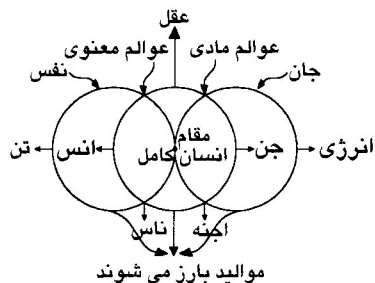


اسماء الحسنی از طریق اصول ائمه هفت گانه با سیکل عقل در ارتباطند و از طریق عقل با نفس و جان که مرتبه بارز این عقل و نفس در جایگاه، انسان کامل زمان است که در ارتباط با سر اعظم می باشد که به توسط آن صورت فعلی و افعالی امر بارز می شود. از این رو امر از طریق کلام و صورت کلامی آن و انسان کامل (به سر اسم اعظم) به کلام و به صورت کلامی نیز جاری می شود. که جاری کننده آن انسان کامل زمان است و در باطن آن عقل اول می باشد.

صورت کلامی امر خداوند از برای آفرینش کُنْ فیکون است که در مرتبت اراده خداوندی محسوب می شود و نشان می دهد که امر - اراده خداوندی از طریق این

اسرار اسم اعظم / ۴۸

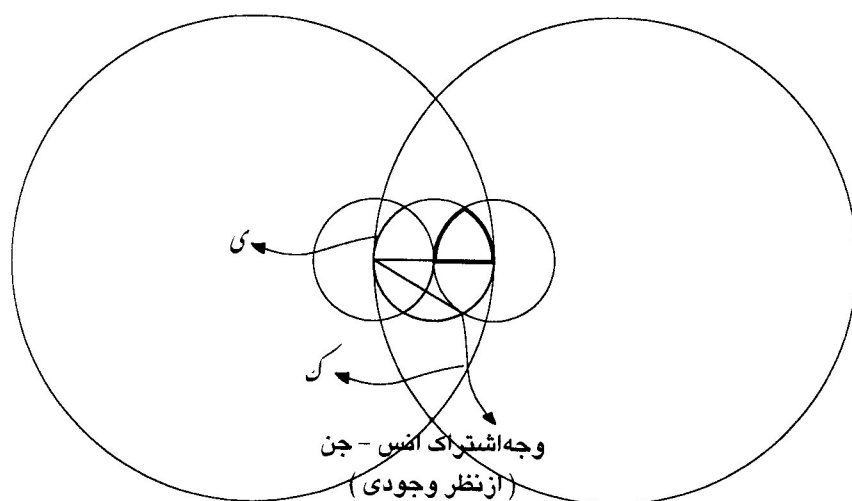
جمله می باشد ولی در خلقت از طریق اسرار حروفی کلامی آن می باشد. کاف بارزکننده شئون در شئون است. (ن) از اسرار ظاهری اسم اعظم است. (ف) صورت زمانی - مکانی موجودات خلقت را شکل می دهد. "واو" این صورت مادی و زمانی - مکانی را متناسب سیما کلام موجود شکل می دهد و هویدا می کند.



"ل" نمودار کننده سیما کلام در روابط پنهانی به جسمان کلام است. قاف بسوی انیس و جن می رود. پس خطاب قل بسوی انیس - جن می رود. به "ل" سیکل های انیس - جن با عقل مرتبط هستند، پس با مقام انسان کامل به ارتباط هستند. از این رو "قل" از طریق مقام انسان کامل جاری می شود، بر سیکل های انیس - جن که سویه کثرت و تکثیرات

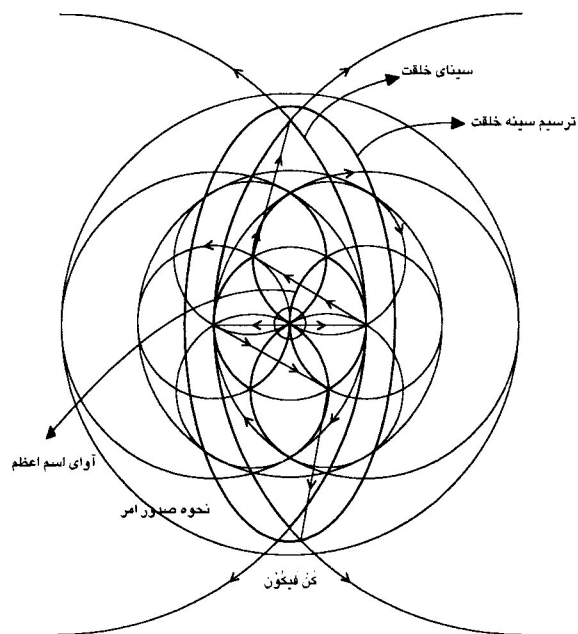
اسرار اسم اعظم / ۴۹

می باشند. از جهت دیگر "قاف" دو عالم را در بر می گیرد که امر خطاب را بر مراتب مقامی انس- جن نیز وارد می کند. سه صفت یا سه خال آفریدگاری- فناگری- پروردگاری اندیشه خدایی از طریق نمودار کننده عوالم معنوی با مقامات انس و جن به ارتباط قرار می گیرد از طریق "ک" کُن. و چون بُعد امری دارد به سوی جلال است و چون منظور موجودیت است از خال جمال در ترسیم می گذرد. به خال "ن" که اشارت به مقام انسان کامل دارد در صورت عالم نون یا ماده آنچنان که به جسم می باشد نفس و به صورت بشری و در کنارش دارای شیطانی که آزمونی است از برای انس- جن. حرف "ف" که بعد جمالی دارد چون نقش موجودیت دهنده است، بسوی جلال ترسیم آن ادامه دارد که این از برای این است که تعینات عوالمی به واسطه سویه جلالیت خداوندی است. حرف "ی" عوالم معنوی را به واسطه خال جلال در انس- جن - موالید (که مُلک خداوندی را بارز می کند) به صورت مادی و مراتب مادی آشکار می کند. اما دو خال "ی" به سیکل عقل- نفس (انس) و سیکل عقل- جان (جن) به ارتباط می باشد. از سوی دیگر با دو خال فناگری و پروردگاری به ارتباط می باشد. آنچنانکه مُلک، فناگری- پروردگاری خداوندی را از آفریدگاری بارز می کند که مقام انسان کامل را در خلقت آشکار می دارد.



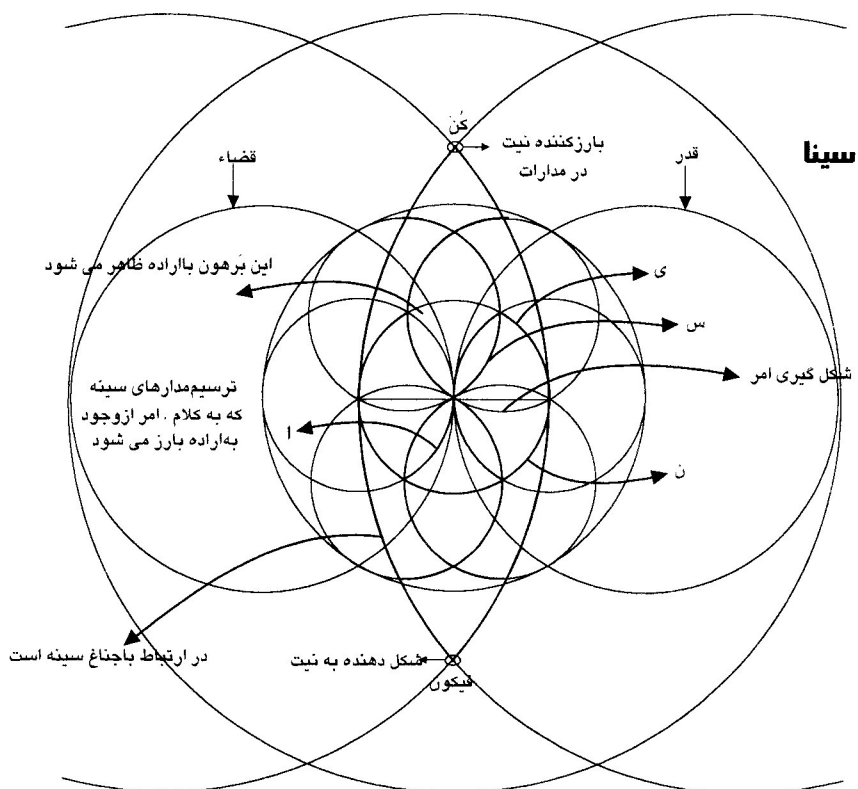
اسرار اسم اعظم / ۵۰

پس این کاف از مرتبه وجودی انس - جن، جن وجودان را در خطاب دارد (انرژی عالم ماده) که در بُعد جلالی، قاهریت امر خداوندی را بر خلق نیز بارز می کند و از فناگری، قبض را (چون امر می خواهد شکل بارز گیرد پس از نقطه اشتراک که مرگ - قبض است امر وارد می شود) از آفریدگاری بارز می کند تا صورت پروردگاری امر خداوندی بارز شود (این مرتبت هم از مقام انسان کامل می گذرد) به "واو" مقام انسان کامل به نمودار جسمانی می رود. بعنوان مثال پروردگاری امر خداوند بارز می کند از این رو معلم و مربی امر خداوندی بر جن و انس می باشد و به واسطه این "و" دخل و تصرف را به اختیار دارد. "ن" آخر امر را بر انس - جن و موالید ختم می کند، به طوری که از ثری تا ثریا مقهور امر خداوندی می شوند که اینهم از قابضیت بارز از قاف می باشد به طوری که "ن" آخر، از جمال به جلال، امر خداوندی را به نمایش می گذارد به طوری که هیچ چیز از دایره امر خداوندی بیرون نمی تواند باشد. از جهت دیگر مقام انسان کامل را از بعد جمالی به بعد جلالی بارز می کند. از آنجا که انس و جن در مرتبت پایینی از آگاهی قرار دارند پس به نافرمانی نزدیک ترند.



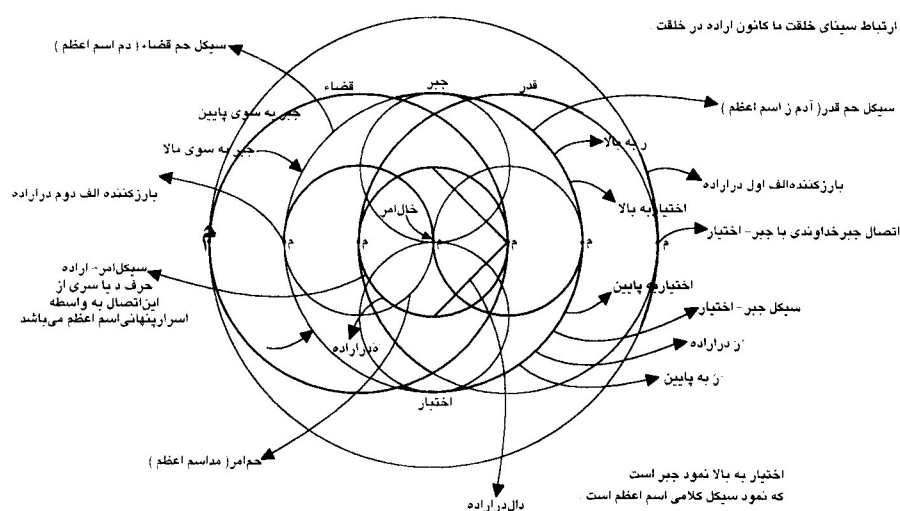
اسرار اسم اعظم / ۵۱

به "ن" و "ط" امر شکل صوری دارد. به "ت" امر صورت باطنی خود را در قالب تعلقات الهی در موجودات شکل می دهد. به م، س، ع. کن فیکون از مقام انسان کامل صادر می شود. از اندیشه انسان کامل صادر می شود و در پیکره اش پخش می گردد که در پیکره خلقت پخش می شود. از سینه انسان کامل زمان به سینای خلقت وارد می گردد، و به تمام اجزاء خلقت شنیده می شود.



امر کن فیکون از سینای خلقت صادر می شود و از سیکل های مربوط می گذرد تا اینکه به اراده خداوندی صورت گیرد.

اسرار اسم اعظم / ۵۲



الف اول در اراده خداوندی، از جبر خدا می باشد ولی الف دوم، جبر خداوندی را در خور قضاء مخلوق یا موجود یا خلقت می کند. دال در وسط، پروردگاری یا صفت پروردگاری خدا را در خال انرژی خلقت بارز می کند. به طوری که دگرگونی را شکل می دهد زیرا این انرژی از خال فناگری خداوندی به وحدت کثرت موجودات آشکار می شود. به طوری که اراده خداوندی از طریق موج مرگ جاری می شود. یعنی از وجه اشتراک موجودات. "ر" در اراده اشاره به اختیار خداوندی در سوی اسفلی دارد یعنی تعلقاتی را که از تعینات ظاهری و مادی خلقت به خدمت می گیرد از برای شکل گیری خواست خداوندی. "ه" در اراده این امور را از عقل به صدور نشان می دهد که خال امر، اندیشه این عقل است. "ه" کانون اراده را مشخص می کند در خلقت. "م" آشکار کننده امر است. که به آوای آن اراده از امر بر خلقت در خلقت کانون اراده را شکل می دهد که این کانونیت، هفت "م" را از خود آشکار می کند. هفت "م" که بافت خلقت را شکل می دهند یا هفت مرکز انرژی - جسم، انرژی - آگاهی، انرژی - انرژی، انرژی - نفس، انرژی - عقل، انرژی - کلام، انرژی - امر.

اسرار اسم اعظم / ۵۳



م در چهار "ر" بارز است که به غیب-شهادة و باطن-ظاهری می باشد (فطرت به غیب (فطرت الله)، فطرت به شهادة (فطرت ناس)، فطرت به باطن (فطرت به عقل که منظور خلایق است که فعال لما یرید را بارز می کند) و فطرت به ظاهر (فطرت به نفس که منظور قابلیت بالفعلی عقل است از برای خلایق). فطرت به الله، صفات کامل الهی را منظور است و فطرت ناس، صفات کامل انسانی را منظور است.

انرژی → انری (ری) ی → امنی ری → امیمی ی → آم ی

$$\left. \begin{array}{r} ۱۰ \\ ۱۰ \\ ی \\ ر \end{array} \right\} \Rightarrow م \rightarrow ۲۰ = ییر$$

ر اول، به فطرت الله است که سه خال مربوط به فطرت ناس، فطرت به باطن و فطرت به ظاهر را از خود می تواند بارز کند. از این رو "ر" فطرت الله می باشد.

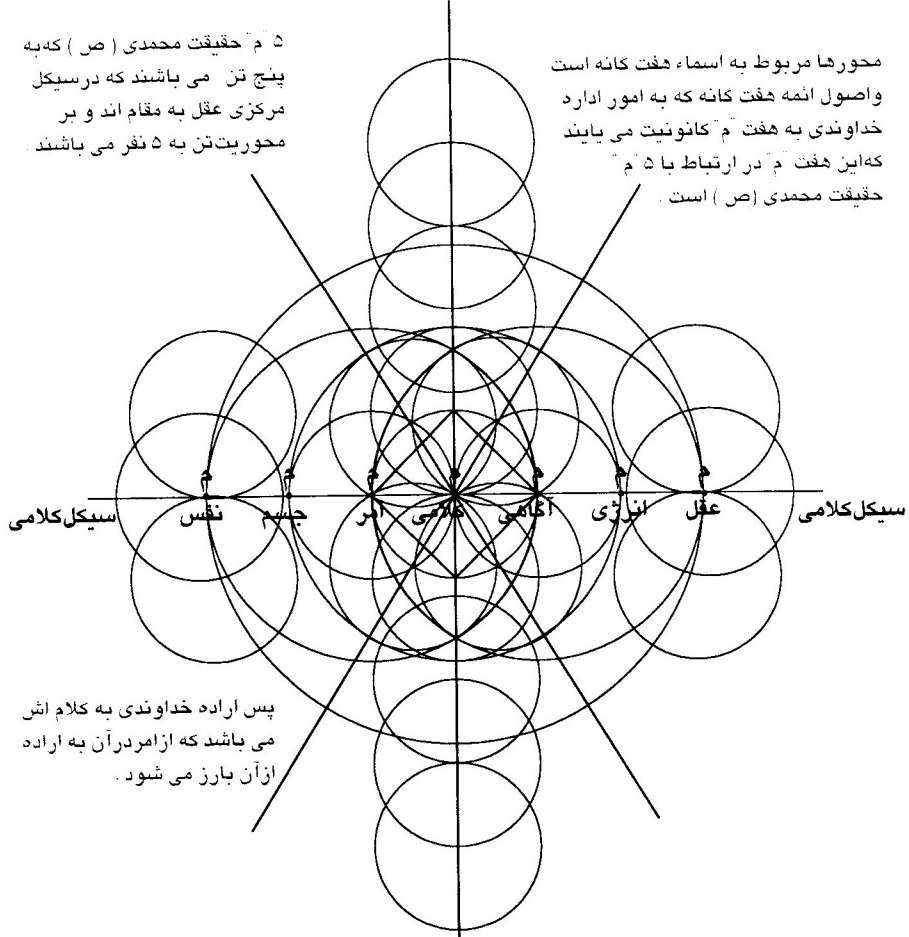
پس آن آگاهی به انرژی است که آگاهی-انرژی ذات از "م" که اشاره به آن "ال" دارد بارز می شود، انرژی ، بافت خلقت را یا زمینه بروز تعیینات تجلیات شئونی متعین به تعین ذات را نیز شکل می دهد به طوری که آگاهی آن ذات در مرتبت تصور الهی ،

اسرار اسم اعظم / ۵۴

آگاهی را به میدان انرژی خلقت بارز می کند و آن میدان انرژی را به تعینات مادی و جسمانی شکل می دهد. از این رو :



سیکل کلامی



اسرار اسم اعظم / ۵۵

سیکل کلامی اسم اعظم از ترسیم سیکل های اراده بارز است. اراده خداوندی که اختیار خداوندی است و جبر بر خلقت با قضا - قدر به در خور هست، یعنی در قالب سیکل های قضا- قدر و جبر - اختیار خلقت که نمود بارز آن آدم است در قالب انسان کامل نمودار می شود. حدّ در خلقت، کمال دقت است که اراده خداوندی آن کمال بالقوه عقلانی را بالفعل نفسانی در خلقت آشکار می نماید، کانونیت اراده خداوندی از رمز امر (اد) تشکیل می شود و در آدم بارز می گردد به همین مسجود ملائیک شد. به واسطه این محورها، هفت "م" خلقت به هفت "م" در محوریت تن بارز می شود به طوری که اراده الهی در بُعد جایگاهی به نمود می آید.

م - محمّد (ص) با (م) کلام در ارتباط است در جسم (باجبریل ارتباط داشتند) ← د	} با "م" عقل و "م" نفس در ارتباط می باشند
م - علی (ع) با (م) امر در ارتباط است در جسم (باجبریل - عزرائیل ارتباط داشتند) ← ع	
م - فاطمه (ع) با (م) جسم در ارتباط است در جسم با (عزرائیل ارتباط داشتند) ← ف	
م - حسن (ع) با (م) آگاهی در ارتباط است در جسم (با اسرافیل ارتباط داشتند) ← س	
م - حسین (ع) با (م) انرژی در ارتباط است در جسم (با میکائیل ارتباط داشتند) ← س	

کانونیت اراده در روی زمین به واسطه مقام حسین (ع) بارز است و نمودار.

ب . ت . د	سر پنهانی اسم اعظم در مُلک
م س ع	نور اسم اعظم
ج ظ	تجلی کلامی اسم اعظم در مُلک

تا به قبل تجلیات اسم اعظم بوده است نه نور آن
(تجلیات کلامی در کلام یا سیما کلام)

ب ت د	سر پنهانی اسم اعظم در مُلک
م س ع	نور اسم اعظم
ن ط	تجلی کلامی اسم اعظم در مُلک

